

گفت و گوهای عرفانی

باحضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

چهارم

پاییز ۱۳۸۷

فهرست

مکاتیب عرفانی (قسمت اول، سال های ۷۶-۱۳۷۵)

موضوع	صفحه
خواستن نعمت و رزق افزون از خداوند / فعالیت و کوشش در امور زندگی	۶.....
وجوه شرعیه / سپرده گذاری در بانکها و معاملات شرعی	۷.....
چگونگی انجام تعهدات شرعیه مالی	۸.....
کارهای خیر / نیت و انگیزه	۹.....
با توکل زانوی اشتر ببند	۱۰.....
خوف و رجاء / توجه به ذکر / استغفار و معذرت خواهی به درگاه خدا	۱۱.....
بیداری سحر	۱۲.....
آداب مجالس فقری	۱۳.....
دعا / مشکلات فقرا / حفظ ایمان	۱۴.....
نماز با حضور قلب / بیداری سحر	۱۵.....
استغفار و طلب بخشش / بیهوده بودن یا مؤثر بودن اعمال	۱۶.....
علت نامگذاری طریقه گنابادی / سماع یا موسیقی / حالات صحو و سکر /	
علت نامگذاری القاب طریقتی (علت ذکر کلمات علی یا شاه در القاب)	۱۷.....
مراجعه به طیب در هنگام بیماری / تحصیل علوم ظاهری و احکام دل /	
احکام شریعتی، حرمت مواد مخدر / اطاعت از دستورات رهبر طریقتی	۲۰.....

- حالات در حین نماز؛ رحمانی یا شیطانی / اضطراب از مرگ / شیعه ۲۲
- خوف و رجاء / شرک خفی و شرک جلی / ازدواج ۲۴
- دعا و رحمت الهی ۲۶
- اطلاع از غیب / دعای زبانی، یاد خدا / ایدز، وسواس ۲۷
- افکار نادرست / حجاب اسلامی ۲۹
- علوم غریبه، علوم معنوی ۳۰
- حیرت، طلب / علم / اسم و مسمی ۳۱
- امر به معروف و نهی از منکر / حجاب زنان / تربیت فرزندان / ربا /
یادآوری مطالب به افراد به شیوه سقراط و نه به صورت آمرانه ۳۳
- اسلام / حضرت مریم علیها السلام / حضرت عیسی علیه السلام / حضرت محمد صلی الله علیه و آله /
بیعت / سلسله‌ی اجازه / سلسله گنابادی، ذکر قلبی / اجازه نماز /
بیکاری / مواد مخدر / عرفان و تصوف / خانقاه و حسینیه ۳۵
- شک و تردید / شیوه‌ی عرفانی / دستگیری و تشرّف اشرار و اشخاص
نادرست / تربیت درویشی / اشتباهات و عمل نکردن فقرا به دستورات، به
حساب فقر و درویشی نیست / تجدید بیعت / جهاد اکبر ۴۳
- یادآوری دستورالعمل‌های فقری صادر شده / عدم دخالت درویشی در
مسائل اجتماعی و سیاسی / اختلاف امتی رحمة / بیعت در زمان ائمه /
قطب / عرفان و تصوف / طریقت / رعایت قوانین / عدم تحریف قرآن /
خلافت ظاهری و وظیفه علی بود و نه حقّ علی / علت مخالفت‌ها / خانقاه
و حسینیه / اعمال خلاف بعضی درویش ملاک محکوم کردن مکتب
درویشی نیست / اخبار در ذمّ تصوّف / اصول دین و فروع دین / تقیّه ۴۸
- حالات کثرت، وحدت و محمدی / مراقبه و تفکر / اطوار سبعه /
حرکت جوهری ۵۹
- خطاهایی که احیاناً از فقرا سر می‌زند / رضایت وراثت مالک در خصوص
محل برگزاری مجالس فقری ۶۲
- پیام به فقرا قبل از سفر به خارج ۶۴

درویشی در زمان فتحعلیشاه و محمدشاه / عملکرد قطب وقت در اوضاع
 خاص اجتماعی / ملاک؛ توجه به کارهای افراد است، نه خود شخص ۶۶
 بیعت / رستگار شدن و عاقبت به خیری / اصحاب یمین و مقربین / توبه
 و انابه / بخشیده شدن گناه، تبعات گناه به منزله‌ی مجازات / مقام رضا ۶۹
 کتاب‌های مخالف فقر / جواب ابلهان خاموشی است / عدم دخالت
 درویشی در سیاست ۷۳
 بلای همگانی / حالات قبض / اراده‌ی رفتن از دنیا؛ کفران نعمت ۷۵

مروری بر عناوین جزوات قبل:

اول، مطالب ۲۲ جلسه فقری ۷۶
 دوّم، مطالب ۳۷ جلسه فقری ۷۷
 شرح رساله شریفه پند صالح (قسمت اول) ۷۹
 سوّم، مطالب ۵۳ جلسه فقری ۸۰
 چهارم، گفت‌وگوهای عرفانی ۸۲

* با توجه به آنکه پاسخ نامه‌ها و سؤالات فقرا را عموماً در جلسات فقری بیان
 می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک‌تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطفاً
 مطالب این جزوات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

* خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان بخصوص فقرا
 و سایر مؤمنین به مطالب این جزوه، در صورتیکه بیشتر از یک جلد موجود
 دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

* با توجه به آنکه سفارشات درخواستی، در کوتاه‌ترین زمان ممکن تقدیم
 خواهد شد، به جای تکثیر این جزوه، سفارشات درخواستی خود را از طریق
 پیام کوتاه (SMS) به شماره ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ اعلام بفرمایید.

۴ ذی‌القعدة ۱۴۱۷

۲۴ اسفند ۱۳۷۵

با عرض سلام. در امور معنوی از خداوند، نعمت و رزق افزون خواستن و آن خواست را با ایمان و عمل صالح همراه کردن ممدوح است و ان شاء الله خداوند مسؤؤل را اجابت می‌فرماید. ولی باید به آنچه داده شده و مسلماً مناسب و مقتضی مقام و حال است رضا داشت. در امور دنیوی نیز، فعالیت و کوشش به نیت گشایش مشروع زندگی شخصی و خانواده، و هم‌چنین امکان خدمت بیشتر مأجور است، و ان شاء الله خداوند خواست را جواب خواهد داد.

۶ ذی‌الحجه ۱۴۱۷

۲۵ فروردین ۱۳۷۶

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. سلام مرا به خانواده‌تان برسانید و نیز از همه‌ی برادران و خواهران ملتمس دعا هستم که این وظیفه‌ی خطیر را بتوانم انجام دهم. در مورد مستحقین وجوه شرعیه، در درجه‌ی اول بستگان و فامیل و سپس همسایگان و بعد سایرین، و در هر مورد برادران و خواهران فقری مقدّم هستند. شما شخصاً اگر تحقیق کردید و نیازمندی را تشخیص دادید، مجازید که از وجوه شرعیه بپردازید.

در مورد منازلی که عرصه‌ی آن از طرف دولت واگذار شده باید تفاوت قایل شد و بررسی کنید که منشأ مالکیت دولت چیست؟ و اگر بدون تزییع حق شرعی اشخاص به مالکیت دولت درآمده باشد اشکالی ندارد. بانک‌ها چون از سپرده‌گذاران و کالت می‌گیرند که پول آنان را در معاملات شرعی به کار برند و از سود معامله مبلغی به صاحب پول بدهند، اصل "حمل عمل مؤمن بر صحت" جاری است و اگر خلافی شده باشد، گناه و تقصیر با بانک است. لذا مبلغی که می‌پردازند شرعی و حلال است. والسلام.

۶ ذی‌الحجه ۱۴۱۷

۲۵ فروردین ۱۳۷۶

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. تعهدات شرعیه از درآمد است نه از مال — بجز موارد معدودی که شامل حال شما نیست — محاسبه‌ی آن هم به عهده‌ی خود شماست. چنانچه اقوام و بستگان نیازمندی داشتید به آنها می‌توانید کمک کنید و بعد از آن به همسایگان، و در هر صورت برادران و خواهران فقری مقدّم هستند. اگر صغیر یا یتیم بی‌سرپرستی نیازمند بود، می‌توانید پرداخت کنید. امور خیریه به شرط آنکه مطمئن باشید حتماً به مصرف خیر می‌رسد و وسیله‌ی خودنمایی دیگران نخواهد شد، مانعی ندارد. والسلام.

۶ ذی‌الحجه ۱۴۱۷

۲۵ فروردین ۱۳۷۶

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. از تسلیت و اظهار همدردی که در رحلت حضرت محبوب‌علیشاه اظهار داشته‌اید کمال تشکر را دارم. برایتان دعا می‌کنم که خداوند توفیق طاعت و بندگی عطا کند و شما را بر انجام کارهای خیر ولو مختصر موفق بدارد. کار خیر را ولو مختصر به نظر برسد، مثلاً سنگی را از راه بردارید یا حتی نشانی را به راه گم کرده‌ای بدهید، کوچک نگیرید. چون خداوند، نیازمند به کارهای ما نیست که آن را سبک سنگین کند، بلکه نیت ماست که مورد نظر خداوند قرار می‌گیرد و اجر عمل را بر حسب نیت و انگیزه می‌دهد، نه کوچک یا بزرگی کار. اگر تهران آمدید یا حقیر به آن دیار سفر کردم، ان‌شاءالله ملاقات خواهد شد. فعلاً بعد از نماز صبح و نماز عشاء «الله ناظری» را ۱۱۰ بار بگویید. والسلام.

۷ ذی‌الحجه ۱۴۱۷

۲۶ فروردین ۱۳۷۶

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. به مصداق فرمایش پیغمبر «با توکل زانوی اشتر بیند»، هم بستن زانوی اشتر و هم توکل لازم است. توضیح آنکه مواظبت‌ها و احتیاط‌های در حد متعارف را باید انجام داد و از بی‌احتیاطی احتراز کرد، ولی توجه داشت که نگهدارنده خداوند است.

گر نگهدار من آن است که من می‌دانم شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد
 به مصداق «الولد الحلال یشبه بالعمّ و الخال»، ان شاء الله شما که به داشتن عرفان بر
 عمّ شریف‌تان برتری دارید، در سایر امور به او تشبّه و تأسی داشته باشید. والسلام.

۱۲ صفر ۱۴۱۸

۲۸ خرداد ۱۳۷۶

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. هرگز یأس و ناامیدی را به خودتان راه ندهید. درگاه الهی درگاه ناامیدی نیست. باید همواره خوف و رجاء با هم باشد و نباید همیشه خوف داشت و ترسید و نگران بود، بلکه باید به کرم خداوند هم امیدوار بود. اما اینکه نوشته بودید جمعیت خاطر ندارید، اصولاً هیچ کس همیشه آنطور که باید نمی‌تواند متوجه ذکر باشد یا در نماز حواسش را جمع کند، و اشخاص مختلف بر حسب احوال خود کم و بیش حواسشان پرت می‌شود. لذا از این مسأله نباید نگران شوید، بلکه به کارتان و خدمتتان ادامه دهید و توجه به وجهه‌ی الهی را قطع نکنید و از خداوند همواره بخواهید که توفیق بیشتر عنایت بفرماید و خلاصه از این جهت ناامید نباشید، که خداوند خودش فرموده که اگر گناهی هم کرده باشید، همین که به درگاه الهی استغفار کرده و به اصطلاح معذرت بخواهید، او می‌بخشد. به قول شاعر: «صد بار اگر توبه شکستی باز آ». پس اگر صد بار توبه کردید و دوباره اشتباه کردید، اگر متوجه اشتباهتان شدید و استغفار کردید، خداوند می‌بخشد. بنابراین همیشه به درگاه خداوند، استغفار و معذرت‌خواهی کنید و بخواهید که توفیق بندگی و عبادت به شما عنایت کند. «حال» هم از جمله واردات است که خداوند می‌فرستد. شما در طریق خدمت و بندگی باشید، ان شاء الله حال مناسب برای شما خواهد آمد. خدا نگهدار شما. والسلام.

۱۶ صفر ۱۴۱۸

۱ تیر ۱۳۷۶

پس از عرض سلام. کاغذ شما رسید. از اینکه علاقه‌مند به بیداری اسحار هستید خوشحال شدم. خودِ همین علاقه‌مندی و تأسف از اینکه به این توفیق دست نمی‌یابید، برای شما اجری دارد که ان‌شاءالله منجر به آن خواهد شد که بتوانید بیدار شوید. شب‌ها زودتر بخوابید و به دعاهایی که داده شده توجه داشته باشید. آیه‌ی آخر سوره‌ی کهف: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا، را هر شب موقع خواب بخوانید - البته با توجه به معنایش - و از خداوند بخواهید که هنگام اذان بیدار شوید. اما همین که بیدار شدید معطل نشوید و در رختخواب نمانید و ضمن خواندن دعایی که در موقع بیداری باید بخوانید، بلند شوید تا ان‌شاءالله به تدریج عادت شما شود. توفیق شما را خواهانم. والسلام.

۲۰ صفر ۱۴۱۸

۵ تیر ۱۳۷۶

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. از اینکه نسبت به مجالس فقری اظهار علاقه کرده‌اید و دلسوزی نموده‌اید خشنود شدم، ولی سعی کنید به هر قیمت به مجالس بروید و با توجه به درون و دل خودتان، فیضی از مجالس خواهید برد. در مجالس فقری اصولاً نباید صحبت دنیایی شود، خصوصاً صحبت‌های اجتماعی و سیاسی که پیش می‌آید و حتی قبل و بعد از مجلس هم نباید جلسه‌ی دوستانه‌ای باشد که به نحوی متصل به مجلس تلقی گردد. و از وقتی که فقرا به محل مجلس می‌آیند باید آنجا را مجلس فقری تلقی کنند و بعد از خواندن فاتحه هم متفرق بشوند و در آن محل ادامه‌ی صحبت و بحث اجتماعی و سیاسی نکنند. البته فقرا به عنوان "فردی" آزادند هرگونه فعالیت سیاسی، اجتماعی و تجاری بر حسب تشخیص و تفکر و تعقل خود انجام دهند، ولی این نباید به عنوان درویشی و در مجلس درویشی باشد. در مجالس هم هر کس به همان اندازه که به او اجازه داده‌اند، اقدام به عمل کند. مثلاً کتاب که خوانده می‌شود کسی حق صحبت کردن ندارد مگر آن کس که برای صحبت کردن مجاز است. فاتحه‌ی مجلس را هم باید کسی بخواند که اجازه دارد و کسی که اجازه دارد اگر معذوریتی داشت به من بنویسند تا کس دیگری را تعیین کنیم، یا اگر گرفتاری ایشان موقت است، بطور موقت کسی را تعیین کنند که در غیبت آن شخص، آن نفر علی‌البدل فاتحه را قرائت کند.

در مورد مکان مجلس هم باید دقت کنند که چون در آنجا نماز خوانده می‌شود، مالک یا مالکین مجلس حتماً رضایت داشته باشند و به هیچ‌وجه جایز نیست که در محلی که مالک یا مالکین اجازه ندادند نماز خوانده شود. شما خودتان هم مجالس فقری را ترک نکنید و به مجالس بروید و به حال خودتان باشید. مسلماً معنویت مجلس در دل شما خواهد بود، ولو در ظاهر نباشد. موفق باشید. والسلام.

۲۰ صفر ۱۴۱۸

۵ تیر ۱۳۷۶

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. از اینکه برای فقرا دلسوزی کرده و تقاضای دعا نموده‌اید خرسند شدم. بهتر آن است که انسان همیشه دعا را برای برادرش بکند؛ در این حالت خداوند آن دعا را به خودش برمی‌گرداند. اما اینکه نوشته‌اید فقرا بیشتر در معرض مشکلات هستند، تصور نمی‌کنم این‌طور باشد. به نظر من الآن هم اگر حساب کنید، فقرا مشکلاتشان کمتر است. منتهی شما چون فقط با آنهایی که مشکل دارند برخورد می‌کنید، در ذهنتان ناگوار می‌آید و چون نمی‌خواهید هیچ فقیری مشکل داشته باشد، این است که مشکلات فقرا نزد شما بیشتر به نظر می‌آید. ولی امیدوارم خداوند به ما رحم کند و همه‌ی مشکلات ما را حل کند. اما مشکلات ممکن است در خیلی‌ها اثر کند و در نتیجه در اعمال و دستوراتی که به آنها داده شده کوتاهی کنند، ولی نباید در ایمان ما اثر بگذارد. ما باید سعی کنیم اصل ایمان را حفظ کنیم و خدای ناکرده اگر ایمان کسی سست باشد و از بین برود، در آن صورت معلوم می‌شود که از اول زیاد محکم نبوده است.

ولی به هر جهت شما خودتان به تمام دستورات رفتار کنید و به همه‌ی کسانی هم که دوست شما هستند همین توصیه را بکنید و دعا کنید ان‌شاءالله همه‌ی این مشکلات رفع شود و من امیدوارم و از خداوند مسألت دارم که مشکلات رفع بشود. ان‌شاءالله آن نامه‌ای هم که حضرت رضاعلیشاه مرقوم فرمودند، از آن عالم به ما کمک کنند که همه‌ی ما بخشیده شویم. والسلام.

۲۰ صفر ۱۴۱۸

۵ تیر ۱۳۷۶

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. از اینکه علاقه‌مندید که نماز شما با حضور قلب باشد، بسیار خرسند شدم و همین علاقه‌مندی مورد اجر خداوند است. از اینکه نمی‌توانید در تمام لحظات نماز، حضور قلب داشته باشید نگران نباشید، چون چنین توفیقی کمتر دست می‌دهد و هر اندازه که خداوند توفیق دهد موجب شکرگزاری است. شما سعی خود را بکنید ولی به هر اندازه که خداوند توفیق داد اکتفا کنید. سعی کنید نگرانی‌ها و اشتغالات فکری دنیوی را از خودتان دور کنید. برای بیداری سحر هم آیه‌ی آخر سوره‌ی کهف: **قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا**، را موقع خواب بخوانید و از خداوند بخواهید که ساعت معینی بیدار شوید، منتهی وقتی بیدار شدید دیگر در رختخواب معطل نمانید و فوراً حرکت کنید. این کار تا مدتی با زحمت زیاد خواهد بود، ولی تدریجاً برای شما عادت خواهد شد. از طرفی هم چون شما دانشجو هستید و کارهای دانشجویی هم دارید، ممکن است اقتضای بدن که نیازمند خواب است نگذارد شما بیدار شوید، ولی به هر جهت سعی کنید که نماز صبحتان قضا نشود. تدریجاً آن دستور را هم که انجام دادید ان شاء الله سحرخیز خواهید شد. موفق باشید. والسلام.

۲۲ صفر ۱۴۱۸

۷ تیر ۱۳۷۶

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. هرگز از خود مأیوس نشوید. رحمت خداوند حتی از گناهان ما هم بیشتر است. هر وقت قصوری کردید یا گناهی مرتکب شدید، فوراً و هر چه زودتر به درگاه خداوند استغفار و طلب بخشش کنید و توفیق انجام وظایف بخواهید. اما اینکه نوشته بودید به تلاش‌های بیپرده‌ام ادامه می‌دهم، باید به تلاش ادامه داد اما بیپرده بودن یا مؤثر بودن یا نبودن آن فعلاً با شما نیست و با خداوند است که به آن اثر بدهد یا ندهد. شاعر می‌فرماید:

ای بی‌خبران غافل از آن شاه نباشید شاید که نگاهی کند آگاه نباشید
در یک لحظه یا یک جرعه، ممکن است تمام گذشته‌هایی را که شما بیپرده تلقی می‌کنید ارزش آن در نظرتان جلب شود. شما به کوشش‌تان ادامه دهید و بدانید که خداوند به این کوشش‌ها ارج می‌نهد. موفق باشید. والسلام.

۲۷ صفر ۱۴۱۸

۱۲ تیر ۱۳۷۶

با عرض سلام. طریقت گنابادی، طریقه‌ای از سلسله‌ی نعمت‌اللّهی است و همان دستوراتی که حضرت شاه نعمت‌الله ولی داده‌اند در این طریقه به قوّت خود باقی است. نام این طریقت از این جهت گنابادی گفته شده است که بعد از فوت حضرت رحمت‌علیشاه شیرازی، آقای حاج آقا محمّد، عموی حضرت رحمت‌علیشاه با عنوان منوّرعلیشاه خود را به جانشینی ایشان معرفی کردند و آقای حاج میرزا حسن صفی - که بعداً به صفی‌علیشاه مشهور شد - با ایشان بیعت کردند، ولی بعد از مدّتی جدا شده و مستقلاً ادعای رهبری طریقت نمودند و در مقابل حاج آقا محمد منورعلیشاه قرار گرفتند. حضرت آقای حاج محمّد کاظم سعادت‌علیشاه اصفهانی، با اجازه‌نامه‌ای که حاکی از جانشینی ایشان بود خود را به جانشینی معرفی کردند، منتهی اوضاع زمان و مکان به نحوی بود که ایشان هم از طرف رقبای درویشی و هم از طرف علما مورد حمله و انتقاد بودند، که به ناچار از اصفهان به تهران مراجعت نمودند و لذا مدّت قطیبت ایشان بسیار کوتاه بود.

بعد از ایشان آقای حاج ملاسلطان محمّد بیدختی گنابادی جانشین شدند که چون در علوم معقول و منقول به حد کمال رسیده بودند و از طرفی سی و چند سال دوران قطیبت ایشان بود، سلسله به نام ایشان به نام گنابادی شهرت پیدا کرد. برای کسب اطلاع بیشتر از حدّ مطالب این نامه، به کتاب‌های نابغه‌ی علم و عرفان، یادنامه‌ی صالح، خورشید تابنده، رساله‌ی سعادتیه و طرائق الحقائق مراجعه فرمایید.

آداب این سلسله همان آدابی است که در دستورات حضرت شاه نعمت‌الله ولی گفته شده و بعداً هم رعایت شده است. دلیل اینکه سماع در این سلسله نیست، این است که

سماع از خودبی خود شدن است و در این حالت قدرت تشخیص کم می‌شود و حال آنکه درویش باید با حفظ قدرت تشخیص، به عوالم معنوی پی ببرد و بدون اینکه هیچ گونه وسیله‌ی خارجی مثل: سماع یا موسیقی خاصی باشد، با شنیدن اشعار عرفانی و با توجّه به ذکر خود به عالم بالا متوجّه شود.

حالات صحو و سکر هم از حالاتی است که بر هر درویش ممکن است وارد شود و اینکه سلسله‌ی صحویه یا سکریه گفته‌اند درست نیست. بعضی عرفا حالت صحو بر آنها غلبه داشته و بعضی حالت سکر اما نه اینکه سلسله‌ای باشند. دستور این است که هیچ کس حال خود را حق ندارد بر دیگری تحمیل کند یا درباره‌ی حالات خود و مشاهداتی که می‌کند برای دیگری صحبت کند. به دلیل اینکه او را یا گمراه و یا بدبین می‌کند و یا اینکه به خود کم اعتقاد می‌شود که پیشرفتی نکرده است و برای گوینده هم احیاناً ممکن است حالت غرور و تکبری پیدا شود. بنابراین حالات صحو و سکر به همه درویش ممکن است دست دهد و هیچ کس حق ندارد به دیگری اظهار کند.

القاب طریقتی هم به صورت فعلی از زمان حضرت رضاعلیشاه دکنی در اوایل قرن سیزدهم متداول شده است. عنوان علی برای اعلام تشیع است. چون هر کسی علی علیه السلام را بعد از پیامبر قبول داشته باشد، معنأ شیعه است. ولی اگر از دیگری بد نگوید، لابد در تقیّه بوده است و الا تفاوت شیعه و سنی در همین است که شیعه می‌گوید بعد از پیغمبر علی جانشین اوست. منتهی بنابر مقتضیات زمان، بسیاری اوقات تقیّه می‌شده است و بعد از اینکه تقیّه مرتفع شد - از زمان حضرت شاه نعمت‌الله ولی - دوازده امامی بودن سلسله نعمت‌اللهی رسماً اعلام گردید. وقتی هم که رضاعلیشاه دکنی، حضرت سید معصوم‌علیشاه را به ایران فرستادند، به ایشان لقب معصوم‌علیشاه را دادند. شاه به عنوان اینکه ایشان نه تنها خودشان از طرف حضرت رضاعلیشاه مأمورند بلکه می‌توانند نیابتاً به دیگران هم اجازه‌ی ارشاد بدهند و می‌توانند برای خود هم جانشین تعیین کنند و می‌توانند عین اختیارات خود را به دیگری اعطا کنند، که ایشان هم حضرت نورعلیشاه اول را تعیین کردند

و به همین ترتیب تمام اقطاب سلسله به این صورت معرفی شدند: بعد از حضرت نورعلیشاه، حضرت حسین علیشاه، سپس حضرت مجذوبعلیشاه، سپس حضرت مستعلیشاه، سپس حضرت رحمتعلیشاه، سپس حضرت سعادتعلیشاه، سپس حضرت سلطانعلیشاه، سپس حضرت نورعلیشاه ثانی، سپس حضرت صالحعلیشاه، سپس حضرت رضاعلیشاه و سپس حضرت محبوبعلیشاه بودند. کلمه‌ی «شاه» هم از این نظر است که ایشان بر خود و بر نفوس دیگر سلطنت دارند که راجع به این کلمه در *طرائق الحقائق* در شرح زندگی حضرت نورعلیشاه اول توضیح کامل داده شده است. به آن کتاب مراجعه فرمایید. از حالت حقیقت‌خواهی و جستجوی حقیقت و علم که در شما دیده شد خیلی خوشوقت و خرسند شدم. توفیق شما را در این مسیر خواهانم. والسلام.

۲۹ صفر ۱۴۱۸

۱۴ تیر ۱۳۷۶

با عرض سلام. چند نامه از شما رسید که گرفتاری‌های زیاد مانع شد چند بار پاسخ داده شود. اینک به پاسخ بعضی از آنها اقدام می‌شود.

اولاً خود پیامبر ﷺ اگر بیماری پیدا می‌کردند به طبیب مراجعه می‌نمودند. ائمه‌ی ما ﷺ در ضمن اینکه خودشان طبیب هم بودند هر وقت مصلحت می‌دانستند از خداوند شفای خود را می‌خواستند. ولی آنان، هم بیماری و هم صحت را امر خداوند دانسته و به آن تسلیم بودند. شما اگر مریض باشید باید به طبیب مراجعه کنید. اگر ساختمان بخواهید بسازید باید به مهندس مراجعه کنید و این، از قبیل مراجعه به شخصی است که متخصص است. احکام دل به تحصیل ظاهری نیست ولی احکام ظاهر با تحصیل ظاهری به دست می‌آید. بنابراین کسانی که تحصیل علوم ظاهری دینی کنند و دارای آن شرایطی که امام ﷺ فرموده: **مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِعًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَدَّوهُ**^۱ باشد، باید اگر راجع به مسائل ظاهری از قبیل: صورت و ترتیب و شکل نماز یا روزه و سایر عبادات سؤال داشتید به آنان مراجعه کنید، ولی روح و معنی نماز و روزه و دیگر عبادات و دعا، مسأله‌ی طریقتی است که باید پس از آنکه ملزم به ظاهر شرع شدید در طریقت بیابید، که آن صورت ظاهر معنویت پیدا نماید. بنابراین مادام که احکام ظاهر شرع را ندانید و الزام ندهید، به معنای آنها که در طریقت می‌باشد نمی‌رسید. حال اگر از بزرگ طریقت دستوری رسید، مشارالیه آن دستور را به عنوان دستور شریعتی بیان نموده است ولی چون طریقت، تقدّم معنوی بر شریعت دارد — همانطور که ولایت، تقدّم معنوی بر نبوت دارد — در این صورت باید آن را اطاعت کرد. کما اینکه دستورات شریعتی از حضرت سلطان علیشاه، حضرت نورعلیشاه، حضرت رضاعلیشاه و به ندرت از

حضرت صالح‌علیشاه هم رسیده است که آن دستورات را به عنوان دستورات شریعتی و به عنوان اینکه اثر مستقیمی در طریقت دارد بیان فرموده‌اند، وگرنه در احکام شریعت اظهار نظر نمی‌کردند مگر آنهایی که مستقیماً در طریقت مؤثر است؛ مثل تحریم استعمال مواد مخدّر که چون حالت ارادی و عادی را از شخص سلب می‌کند و ممکن است انسان به واسطه‌ی استعمال مواد مخدّر دچار تخیّلات و توهمات گردد و از طرفی به لحاظ طریقتی هم متوقع است که نورانیتی برای او پیدا شود آنگاه دچار اشتباه شده و این توهمات و تخیّلات را روشن‌بینی و فتوح تلقی می‌کند و به این طریق به گمراهی می‌افتد. بنابراین برای اینکه فقرا از این بلیّه دور باشند، صریحاً آن را تحریم کرده‌اند.

ثانیاً همانطور که گفته شد، اگر در شریعت از جانب رهبر طریقتی دستوری به فقرا داده شد، باید اجرا شود؛ مثلاً در مورد نماز جماعت، کسی که شرایط نماز جماعت را داشته باشد، هر کسی که رهبر طریقتی تشخیص داد و این شرایط را در او دید، به او اجازه‌ی نماز می‌دهد. چون ممکن است بسیاری اشخاص اگر امامت جماعت کنند دچار غرور گردند یا اینکه اگر چند نفر باشند در اینکه کدامیک امامت کنند دچار تفرقه گردند و بنابراین تشخیص این مسأله را به عهده رهبر طریقت می‌گذارند که برای امامت جماعت فقرا کسانی را تعیین کند. به هر جهت درویش وقتی تسلیم گردید باید به همه‌ی دستوراتی که از جانب رهبر طریقت داده می‌شود گردن نهد و اطاعت کند. البته پرسش برای درک مصلحت امر و فهم مسأله بجاست و هر وقت پرسشی شود پاسخ داده خواهد شد. موفق باشید. والسلام.

۱. بحارالانوار، مجلسی، لبنان، مؤسسه الوفا بیروت، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، ص ۸۸.

۱۴ ربیع‌الثانی ۱۴۱۸

۲۷ مرداد ۱۳۷۶

با عرض سلام. یادداشتی که دادید، مطالعه نمودم. برخی از این سؤالات را باید قبل از تشرّف می‌کردید. حالتی که در نماز دست می‌دهد، اگر شما را از یاد خدا غافل کند شیطانی است و اگر بیشتر متوجّه خدا کند رحمانی است. اضطراب از مرگ برای همه وجود دارد؛ بطور طبیعی هر موجودی علاقه‌مند به حیات خود است و این علاقه تا جایی که انسان را از انجام وظایف شرعی بازدارد ایرادی بر آن نیست، و بدیهی است وقتی انسان به زندگی علاقه‌مند باشد از مرگ اضطراب دارد، ولی باید توجّه نمود که همه‌ی بزرگان ما و همه‌ی اشخاص می‌میرند؛ یعنی وجود خاکیشان از بین می‌رود، الاّ روح که باقی می‌ماند و فناپذیر است. بنابراین آن چیزی که برای همه مقدر است، برای همه‌ی ما هم مقدر شده است و نباید اضطرابی داشته باشیم.

و اما اینکه گفته‌اید، همه شیعه هستیم، اسم عوض کردن که اثری ندارد و کاری انجام نمی‌دهد. شما اگر فرضاً روی کوزه‌ی شیر، سرکه بنویسید آیا آن ترش می‌شود؟ و یا اگر روی کوزه‌ی سرکه، شیر بنویسید آیا شیرین می‌شود؟ شیعه‌ی علی علیه السلام از ابتدا چندین اسم داشته است. یک اسم آن علوی بوده که هم اکنون هم می‌گویند و نام دیگرش شیعه و حتی دشمنان، آنها را رافضی می‌گفتند. اسم، مطلب را عوض نمی‌کند.

شما به دوستان و اقوامتان بفهمانید که اساس شیعه بر این است که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام جانشین ایشان شد و بعد از علی علیه السلام، شخصی که خود آن حضرت تعیین نمود جانشین شد و همین‌طور تا امام دوازدهم و این اساس اعتقادی شیعه است. امّا بعد از امام دوازدهم، یعنی در زمان غیبت حضرت، ما معتقدیم که این رشته اجازه باید ادامه یابد، منتهی به دست نوکران آن حضرت؛ یعنی حضرت امام زمان علیه السلام شخصی را معرفی

نمودند که در زمان غیبتِ حضرت، مردم را ارشاد نماید و برای بعد از خود هم جانشین تعیین نماید و این سلسله‌ی جانشینی وجود داشته است تا به امروز رسیده است. البته ممکن است بعضی اشخاص به این قسمت اعتقاد نداشته باشند و بگویند امام زمان وقتی که غیبت فرمود، دیگر دست ما به جایی متصل نیست. ولی ما معتقدیم که نوکران آن حضرت هستند و آنها می‌توانند ارشاد نمایند. بنابراین تشیع ما فقرا، از تشیع سایر شیعیان بسیار محکم‌تر و معتبرتر می‌باشد. موفق باشید. والسلام.

۲۴ ربیع‌الثانی ۱۴۱۸

۶ شهریور ۱۳۷۶

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. خداوند دو بال به انسان داده است که با آن دو پرواز کند و اعتدال خود را در پرواز حفظ نماید و اگر هر کدام از این دو بال شکسته شد، یا یکی از آنها بیش از دیگری کار کرد، یک نوع انحراف است. و این دو بال عبارتند از: خوف و رجاء. اگر خوف بیش از حد باشد، ناراحت‌کننده است و زندگی را تلخ می‌کند و چه بسا به یأس و حرمان بینجامد که از گناهان کبیره است و اگر رجاء و امید به رحمت الهی بیش از حد باشد، غروری در انسان ایجاد می‌نماید که به دستورات الهی بی‌اعتنا می‌شود و فقط به آن رحمت تکیه می‌کند. پس اینکه نوشته‌اید از خودم بدم می‌آید، صحیح نیست. حتی در قرآن فرموده شده که حضرت لوط علیه السلام به قوم خود نگفت من از شما بیزارم، بلکه گفت: **إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْفَالِقِينَ**^۱، یعنی من از عمل شما بیزارم. بنابراین شما باید از کارهای بد متنفر باشید، نه از خودتان و نه از دیگری. برای اینکه شما مخلوق خداوند هستید و خداوند هر کسی را که خلق کرده است، به او علاقه دارد و راه را به او نشان می‌دهد. می‌فرماید: **الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا**^۲، تقریباً همه‌ی انسان‌ها شرک خفی را دارند ولی خداوند از آن می‌گذرد. شرکی که نمی‌گذرد، شرک جلی است؛ یعنی آنقدر تملق و دستبوسی نسبت به پادشاهان و امرا و حکام بنمایند که آنها را خدای خود بدانند. و شرک خفی درجات مختلفی دارد و خداوند آنها را به عنوان **لَمَمٌ**^۳ معرفی کرده و از ما گذشت می‌فرماید، نگران این امر نباشید. بر شما جنبه‌ی خوف غلبه دارد، آیات مربوط به رجاء را بخوانید. می‌فرماید: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ**^۴. این آیه را بعد از نماز صبح و بعد از نماز عشا، هفت مرتبه بخوانید؛ با توجه به معنای آن.

و اما آمدن من به اردبیل و اینکه مرا ندیده‌اید، شاید قسمت چنین بوده که اشتیاق شما برای جستجو در راه خدا زیادتیر شود و حتماً خیری در این امر بوده است و به هیچ وجه حاکی از بی‌لیاقتی شما نیست. واقعه‌ی خیلی معمولی‌ای می‌باشد.

اما راجع به ازدواج؛ ازدواج امر بسیار خوبی است و گفته‌اند ازدواج، ثلث یا در بعضی اخبار، نصف دین را حفظ می‌کند. پس، اصل ازدواج خوب است. ولی راجع به اشخاص و طرف ازدواج باید دقت نمود. لازم نیست طرف مقابل کسی باشد که همه‌ی عقاید شما را قبول داشته باشد، این کمال خودخواهی است. ولی از جهت اخلاقی انسان خوبی باشد و شوهر مهربانی باشد. اگر شخصی که آمد و این شرایط در او بود قبول کنید. مسلماً ازدواج همانطوری که قدری فکر شما را مشغول به خود می‌کند، بسیاری از وساوس و نگرانی‌ها را نیز دور می‌نماید.

امیدوارم ان شاءالله یا شما به تهران بیایید و یا من سفر دیگری بتوانم به اردبیل بیایم. در آن صورت ان شاءالله دیدار به عمل خواهد آمد. والسلام.

۱. سوره شعراء، آیه ۱۶۸.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

۳. گناه کوچک، سوره نجم، آیه ۲۳.

۴. سوره نساء، آیه‌های ۴۸ و ۱۱۶، «خدا کسی را که برای او شریکی قرار دهد نمی‌آمرزد و جز آن هر گناهی را برای هر که خواهد، می‌آمرزد».

۲۴ ربیع‌الثانی ۱۴۱۸

۶ شهریور ۱۳۷۶

با عرض سلام. نامه شما رسید. از گرفتاری شما متأثر شدم. دعا می‌کنم ان‌شاءالله خداوند مشکل را رفع بفرماید. شما هم دعا کنید. امیدوارم خداوند دعا‌های ما را قبول فرماید و گنا‌هانی را که موجب عدم قبول دعاها می‌شود بر ما ببخشد. هرگز از رحمت خدا ناامید نباشید. به آنچه اسباب و علل می‌گویند همیشه از طرف خدا قابل رجوع و برگشت می‌باشد. به قول مثنوی:

از سبب سازیش من شیداییم و ز سبب سوزیش سوفسطاییم^۱
 خداوند مسبب‌الاسباب است و اسباب را فراهم می‌نماید. با خلوص نیت از خداوند بخواهید. ان‌شاءالله شفا خواهد داد. نگران زندگی هم نباشید، خداوند همیشه مراقب همه‌ی مسایل و امور است. والسلام.

۱. مثنوی معنوی، ج کلاله‌ی خاور، ص ۱۳، سطر ۲۲.

۲۸ ربیع‌الثانی ۱۴۱۸

۱۰ شهریور ۱۳۷۶

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. خداوند می‌فرماید: لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ، یعنی غیب را جز خداوند کسی نمی‌داند. اگر ما می‌بینیم که برخی پیامبران از غیب خبر می‌دهند، آن نسبت به ما غیب است و نسبت به خود آنها غیب نیست. یعنی خداوند به هر اندازه‌ای بخواهد پرده از جلوی چشم آنها برمی‌دارد. این شعر سعدی است که می‌گوید:

یکی پرسید از آن گم‌کرده فرزند	که ای روشن‌گهر پیر خردمند
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی	چرا درچاه کنعانش ندیدی
بگفت احوال ما برق جهان ^۲ است	دمی پیدا و دیگر دم نهان است
گهی بر طارم اعلی نشینیم	گهی بر پشت پای خود نبینیم ^۳

از نامه‌ی شما بدین جهت که دنبال کشف حقیقت هستید، خرسند شدم. دعای زبانی گرچه به موقع خوب است ولی دواي درد نیست. به دلیل اینکه بسیاری اوقات سخنی می‌گوییم، حرفی می‌زنیم یا ذکر می‌گوییم، ولی دل ما از آن خبر ندارد. باید حالت ما به گونه‌ای باشد که همیشه به یاد خدا باشیم؛ ولو در موقع غذا خوردن، در موقع راه رفتن، در موقع کتاب خواندن و همیشه یاد خدا با ما باشد و احساس کنیم که خداوند مراقب ما می‌باشد.

اما آنچه در مورد خیال و تصور خود راجع به "ایدز" نوشته‌اید به کلی نادرست است. معمولاً هر مسأله‌ی جدیدی که پیش می‌آید، در ذهن جوانان که مستعد برای قبول افکار جدید می‌باشند، یک وسواس ایجاد می‌شود. به تبلیغات روزنامه‌ها و جراید اعتنا نکنید. اینها در اخبار درستشان هم، همیشه یک رگه‌ی سیاست و یک رگه‌ی خودخواهی وجود دارد و

برای اینکه یک عده‌ای را متوحش کنند و یا بدنام نمایند مطالبی را می‌نویسند. البته بیماری ایدز مرض بدی است ولی خوشبختانه هنوز به آن حدّ به ایران نرسیده است و در ایران نیست، از این جهت نگران نباشید. شما چون مستعد وسواس هستید، مراقبت نمایید که این افکار به ذهنتان خطور نکند و از این خیالات به خداوند پناه ببرید و خداوند حافظ شما خواهد بود و عبارت **فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ**^۴، را هر وقت این وسواس در شما ایجاد شد بخوانید و البته با توجه به معنای آن و توکل بر خداوند، به زندگی معمولیتان ادامه بدهید.

چنانچه توضیحات بیشتری خواستید، در اصفهان به آقای مهندس جذبی مراجعه و از ایشان سؤال نمایید. والسلام.

۱. سوره نمل، آیه ۶۵.

۲. جهان: جهنده

۳. کلیات سعدی، تصحیح مظاهر مصفا، تهران، روزنه، ۱۳۸۵، گلستان، ص ۴۸.

۴. سوره یوسف، آیه ۶۴.

۲۸ ربیع الثانی ۱۴۱۸

۱۰ شهریور ۱۳۷۶

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. خداوند بر افکار نادرستی که از خاطر می‌گذرد گناهی در نظر نمی‌گیرد و با همان **اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ** آن را پاک می‌فرماید. ولی بعداً در عالم آگاهی و بیداری توجه کنید که چرا چنین افکاری از خاطر شما می‌گذرد و علل اصلی آن را پیدا کرده، رد کنید.

و درباره‌ی روابط خانوادگی‌تان، البته این نظریه‌ی شما که باید حجاب اسلامی رعایت شود صحیح می‌باشد، ولی حجاب اسلامی فقط منحصر به چادر نیست و البته بهترین طریق حجاب اسلامی چادر می‌باشد. بنابراین از این حیث با خانمتان به توافق برسید و هر دو به نحوی رفتار کنید که هم مطابق با شرع انور باشد و هم مطابق با تمایل هر دو نفر باشد. موفق باشید. والسلام.

۲۸ ربیع‌الثانی ۱۴۱۸

۱۰ شهریور ۱۳۷۶

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. ولی آدرس به اندازه‌ای بد خط و ناخوانا بود که من درست نتوانستم بنویسم و نمی‌دانم آنچه در پشت پاکت نوشته شده منطبق با صحّت است یا نه؟

در مورد مطالبی که نوشته‌اید، اگر وقتی به تهران آمدید، گفتگو خواهد شد. ولی بطور کلی این علوم غریبه - اگر هم صحّت داشته باشند - امکان فریب خوردن و انحراف فکری را خیلی سریع فراهم می‌کند و انسان را از راه مستقیم باز می‌دارد. مگر اینکه شخص آن را برای یاد گرفتن بخواند، نه به منظور بهره‌ی مادی یا معنوی. زیرا علوم معنوی را فقط باید با دل آموخت. والسلام.

۳۰ ربیع‌الثانی ۱۴۱۸

۱۲ شهریور ۱۳۷۶

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. شما در مرحله‌ای قرار دارید که اصطلاحاً به آن «حیرت» گویند. بسیاری از بزرگانِ علما، مرحله‌ی حیرت را داشته‌اند. خیام هم در مرحله‌ی حیرت بود و شاید از این مرحله نتوانست خارج شود و یا ما خبری از آن نداریم. این مرحله از اشعار در رباعیات خیام - که به طور حتم همه‌ی این رباعیات از وی نیست - فهمیده می‌شود. این حیرت مقدمه‌ی طلب است و بعد از حیرت، طلب پیش می‌آید. البته گاهی حیرت و طلب با هم می‌باشند که در مورد شما به این صورت است. اگر در راه سلوک، به هر یک از علوم به عنوان قوانینی که خداوند برای ما معین فرموده است بنگرید و همواره قاطعیت این قوانین را از او بدانید، تحصیل علم بر معرفت شما می‌افزاید. ولی توجه داشته باشید که این علمی را که ما به منزله‌ی علم تلقی می‌کنیم و آن را تحصیل می‌نماییم باید ما را به سوی خداوند و قدرت او راهنمایی کند.

علم نبوّد غیر علم عاشقی مابقی تلبیس ابلیس شقی

شما وقتی در ریاضیات مشاهده می‌کنید که تمام امور منظم و سلسله‌وار پشت سر یکدیگر قرار دارند، در نتیجه‌ی این مشاهده، به نظر می‌رسد که این نظام و خلقت جهان حتماً تابع قواعدی می‌باشد که این قواعد آفریننده‌ای بزرگ دارد و او در همه جا حکومت می‌کند. گاهی هم در علوم به مواردی برخورد می‌کنیم که مستثنی از قانون است و علما وقتی تحقیقات بیشتری می‌کنند، مشاهده می‌کنند که این قانون جدید ناسخ قانون قبلی می‌باشد. پس باید توجه کنیم که آنچه ما به دست می‌آوریم صددرصد قابل اعتماد نیست ولی به هر جهت نظم عظیمی در جهان وجود دارد که ریاضیات مصداق عمده‌ی این نظم می‌باشد و شما به ریاضیات ادامه بدهید. و البته توجه به خداوند فقط منحصر به این نیست که شخص در گوشه‌ی مسجدی یا در اطاقی بنشیند و انزوا اختیار کند و نماز بخواند، ذکر

بگوید، بلکه اگر علم را به قصد خدمت به خلق و عبادت خداوند فرا بگیرد، این خود نوعی عبادت است. خداوند در قرآن می‌فرماید: **وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ**^۱، یعنی به آدم - منظور حضرت آدم - اسماء را یاد داد. منظور از اسماء این اسم‌های متداول که ما می‌گوییم و تلفظ می‌کنیم نیست؛ زیرا مثلاً ما به آب که مایعی بی‌رنگ و بی‌بو است، لغت آب را می‌گوییم، اما عرب زبان، به آن ماء می‌گوید و یا انگلیسی زبان واژه^۲ می‌گوید. پس منظور از اسم چیزی است که دلالت بر مسمی کند؛ یعنی از آن به چیز دیگری پی ببریم. مثلاً وقتی حسن می‌گوییم، منظور این است که از این لغت، به این موضوع پی برده می‌شود که شخصی وجود دارد که او را به این نام می‌نامند. به این جهت به آن اسم می‌گویند و به این مسمی گفته می‌شود. و به این حساب، تمام خلقت جهان و تمام اشیائی که وجود دارند همه اسماء خداوند هستند و هر کدام دلالت بر حقیقتی می‌نمایند و دلالت بر قدرت خداوند می‌کنند. و خداوند هم که اسماء را به آدم آموخت به نظر می‌رسد که صفت خاص هر موجودی را به وی یاد داد. منتهی شاید ما، در این عالم مادی آنچه را که در عالم "ذَر" یاد گرفته‌ایم فراموش کرده‌ایم.

سقراط علوم را تذکری می‌دانست، نه تحصیلی؛ و معتقد بود که همه‌ی اینها را ما می‌دانیم منتهی به ما یادآوری می‌شود. بنابراین، شما اگر ریاضیات را به دقت بخوانید و به این قصد که قواعدی را که خداوند آفریده است، درک نمایید، نوعی عبادت است. امیدوارم در تحصیلاتان موفق باشید و به ریاضی هم که علاقه‌مندید ادامه بدهید. ان شاء الله ریاضیدان قابلی خواهید بود و بسیاری ریاضیدان‌ها مردمان خداپرست و عارفی بوده‌اند. موفق باشید. والسلام.

۱ . سوره بقره، آیه ۳۱.

۲ . Water

۶ جمادی الاول ۱۴۱۸

۱۸ شهریور ۱۳۷۶

با عرض سلام. نامه‌ای که نوشته بودید مطالعه کردم. همواره در مجالس این مسایل تذکر داده می‌شود و بزرگان این مسایل را در کتب خود مفصل‌تر و مُدَلَّل‌تر از آنچه من در اعلامیه‌ای بگویم نوشته‌اند و کتاب پندصالح نیز این موضوعات را کاملاً بیان نموده است. مع‌ذلک من هم در مجالس می‌گویم و هم در اعلامیه‌ها و نامه‌ها این مسایل را می‌نویسم. همان‌طور که توجه دارید امر به معروف و نهی از منکر کاملاً واجب و دارای درجاتی می‌باشد. امر به معروف و نهی از منکر با تشدّد و یا لااقل با اخم کردن در مقابل منکر و لبخند زدن به معروف شروع می‌شود. ولی شرط اولیه‌اش این است که امر به معروف و ناهی از منکر، خود معروف و منکر را کاملاً بشناسد و توجّه کند که مبادا در شخص مخاطبش اثر خلاف یا معکوس ایجاد نماید. و همان‌طور که دیده‌اید بعضی از امر به معروف و نهی از منکرها به گونه‌ای است که مردم را از این فریضه‌ی الهی گریزان نموده و به معروف بدبین و به منکر خوش‌بین نموده است؛ یعنی اثر معکوس داشته است. و امر به معروف و ناهی از منکر باید به طریقی این عمل خود را انجام دهد که اثر معکوس نداشته باشد.

حجاب زنان واجب است و همیشه این امر توصیه شده است و حتی همین مسأله‌ی رعایت و حفظ حجاب در موقع نماز که برای زن واجب است - ولو در اتاق خلوتی باشد و هیچ کس در اتاق نباشد - خود نشان‌دهنده‌ی اهمیت حجاب و واجب بودن آن می‌باشد و البته مکرراً این مسأله تذکر داده شده است.

درباره‌ی تربیت فرزندان همان‌طور که مکرراً گفته‌ام، تربیت فرزندان فقط منحصر به امر کردن و نهی کردن نسبت به آنها نیست بلکه آموزش به آنها باید به این طریق باشد

که رفتار پدر و مادر در خانواده نسبت به هم و نسبت به دیگران به نحوی باشد که برای فرزند الگو و نمونه قرار بگیرد. به طوری که اگر فرزندان به آن طریق رفتار کنند، رفتارشان کاملاً منطبق با موازین اخلاقی باشد. و در مورد غیبت فراوان بحث شده و مجدداً بحث خواهد شد.

در مورد ربا باید توجه نمود که پولی را که فعلاً بانک‌ها پرداخت می‌کنند ربا نیست و اگر خدای نکرده بانک‌ها بر خلاف مقررات شرعی و تعهدات، عملی را انجام دهند، آثار سوء اعمالشان متوجه شخص سودگیرنده از بانک نمی‌شود و مسأله‌ی تشخیص ربا مشکل است و راجع به موضوع ربا من مقالاتی نوشته‌ام به آنها رجوع کنید.

و اما تمام مسایلی را که نوشته‌اید، مرتبط به موضوع درویشی و شریعت است؛ که من همیشه تذکر داده‌ام. ولی شما توجه بفرمایید که وقتی به کسی این موضوعات را یادآوری می‌کنید به صورت آمرانه نباشد؛ زیرا سوء اثر می‌دهد و باید به این نکته بسیار توجه نمود و آن را در نظر داشت. با لحن مهربان و مانند یک خواهر و حتی خواهر کوچک‌تر از او سؤال نمایید که آیا این گونه نیست؟ و آیا این کار را بکنیم بهتر نیست؟ و آیا به خاطر دارید که به ما این طور دستور داده‌اند؟ و خلاصه به نحوی که مشهور به روش سقراطی است باید یادآوری کنیم. سقراط هرگز موضوعی را مستقیماً به شخص مخاطبش نمی‌گفت بلکه با سؤالاتی که از طرف می‌کرد و ایرادی که بر جواب او می‌گرفت او را وادار می‌کرد که جواب دیگری بدهد و به همین ترتیب جواب در جواب در جواب، تا می‌رسید به جواب صحیح. شما هم سعی کنید به این طریق اقدام نمایید. ان شاء الله موفق باشید. والسلام.

۲۷ جمادی الاول ۱۴۱۸

۸ مهر ۱۳۷۶

۳۰ سپتامبر ۱۹۹۷

دوست محترم، نامه‌ی شما که با ارسال عکس حضرت مریم و حضرت عیسی علیهم‌السلام مزین بود رسید. امیدوارم خداوند آن دو بزرگوار را حافظ شما قرار بدهد و موجب ارشاد شما در همه‌ی زندگی باشند سؤالاتی که کرده‌اید در کتب مفصل نوشته شده است و من به خاطر ندارم که بتوانم کتابی به انگلیسی در این باره به شما معرفی کنم یا کتابی که ایتالیایی باشد؛ چون به این دو زبان آشنا نیستم. قطعاً در آنجا از این قبیل کتاب‌ها هست و مطالعه خواهید فرمود و اما متفرقاً جواب مطالب شما را می‌دهم.

نامه‌ی شما به گناباد رفته بود و مدتی در آنجا مانده بود. چون در آنجا هیچ کس که ایتالیایی یا انگلیسی بداند، نبود، نامه را نگه داشتند و اخیراً - قریب یک ماه قبل - به من دادند. من هم چون انگلیسی نمی‌دانستم ناچار باید سؤال می‌کردم تا بعد از اینکه متوجه مطالب نامه شدم اقدام به این جواب بکنم. همانطور که می‌دانید من مسلمانم و بنابراین در مسأله‌ی مسلمانی زیاد بحث نمی‌کنم زیرا اسلام را همه می‌شناسند و می‌توانید عقاید اسلام را در کتب پیدا کنید. احیاناً بعضی موارد که ممکن است مؤثر در پاسخ باشد یادآوری می‌کنم.

۱- اسلام به تمام پیامبران گذشته احترام می‌گذارد و در خود قرآن از بیشتر پیامبران نام برده شده است و بیش از همه در درجه‌ی اول از حضرت موسی علیه‌السلام و سپس از حضرت عیسی علیه‌السلام و حضرت مریم علیها‌السلام نام می‌برد. عیسی به آن نحوی که در قرآن آمده است آنچنان پاک و منزّه است که تصوّر بشر از درک آن عاجز است. برای نمونه بعضی نکات را به شما یادآوری می‌کنم و مراجعه می‌دهم که به ترجمه‌های قرآن به زبان‌های اروپایی در مورد عیسی علیه‌السلام مراجعه فرمایید.

در قرآن سوره‌ی کاملی به نام حضرت مریم نامیده شده و یک سوره‌ی کامل به نام آن حضرت وجود دارد که در این سوره، اول از حضرت یحیی نام برده شده و دعای حضرت زکریا، پدر حضرت یحیی و سپس تولّد حضرت یحیی و در خاتمه‌ی آن، صفات وی آورده شده است که خدمتگزار والدین بوده و جبار نبوده است. سلام بر او باد روزی که ولادت یافت و روزی که رحلت کرد و روزی که مبعوث خواهد شد. بعد از این داستان حضرت عیسی علیه السلام بیان شده است. از حضرت مریم ذکر می‌شود که جبرئیل به صورت بشری بر مریم ظاهر شد و آن حضرت گفت که: اگر تو پرهیزگار هستی به خداوند رحمان از تو پناه می‌برم. جبرئیل برای آرامش حضرت گفت: من نماینده‌ی پروردگار تو هستم و او فرزند پاکی به تو عطا خواهد کرد. مریم با تعجب گفت: من با مردی تماس نگرفته‌ام این چگونه باشد؟ جبرئیل گفت: امر خداست که وقتی اراده کرد می‌گوید: «باش، پس می‌باشد.» بعد از حمل و موقع وضع حمل، مریم پناه برد به درخت خرما می‌خشکید و به آن تکیه داد و گفت: خدایا کاش که من فراموش شده بودم و قبل از امروز می‌مُردم، ولی از پایین پای او نوزاد جدید صدا زد که محزون نباش، از جلوی پای تو چشمه‌ی آبی جاری می‌شود. همین درخت خشک را بتکان، خداوند خرما را تازه برای تو خواهد ریخت. پس از این خرما و از آن آب بخور و بیاشام و اگر به تو مراجعه کردند بگو من روزه دارم و صحبت نمی‌کنم. مردم مراجعه کردند به مریم و او را ملامت کردند. مریم اشاره کرد که من روزه دارم و اشاره به نوزاد کرد. آنان متعجبانه گفتند که چگونه یک نوزاد می‌تواند سخن بگوید؟ ولی دیدند که نوزاد گفت: من نماینده‌ی خدا هستم، به من کتاب داده شده و هر جا که باشم خداوند مرا مبارک قرار داد و مرا وصیّت کرد به نماز و زکات تا وقتی که زنده هستم و نیز وصیّت کرد به نیکی نسبت به مادرم و مرا جبار و شقی قرار نداد. سلام بر من روزی که زاییده شدم و روزی که بمیرم و روزی که مبعوث گردم. این است جنسیت عیسی بن مریم. قول صحیحی که شما در آن مردّد و مشکوک هستید و الاّ خداوند هرگز فرزند نمی‌گیرد. خداوند منزّه است. هر امری که داشته باشد به محض اینکه بگوید باشد، انجام می‌شود. تنزیهی که قرآن از عیسی علیه السلام کرده است در واقع رفع اتهاماتی است که یهودیان به آن

حضرت می‌زدند و رعایت تعادل در مقابل آنچه که پیروان حضرت غلو کردند و آن حضرت را به مقام خدا رساندند و او را یکی از خدایان قرار دادند.

۲- اسلام معتقد است که همه‌ی این پیغمبران بر حق بودند و دینی آوردند که متناسب با زمان خودشان بود و پیغمبر بعدی دین کامل‌تری آورد. عیسی علیه السلام به این نکته هم تصریح فرموده است و فرمود: من نیامده‌ام که دین برادرم موسی را نسخ کنم بلکه آمده‌ام آن را تکمیل کنم. اساس هر دین؛ یعنی: توحید و نبوت و معاد در همه‌ی ادیان وجود دارد و قابل نسخ نیست. توحید همیشه توحید است، نبوت همیشه نبوت است. منتهی هر زمان در لباس یکی از پیغمبران جلوه می‌کند. معاد هم همیشه معاد است و قابل نسخ نیست. آن دینی که عیسی علیه السلام فرمود: من نیامده‌ام آن را نسخ کنم بلکه آمده‌ام تکمیل کنم، چنین دینی است و تکمیل به این صورت است که احکامی را که مناسب با زمان باشد برقرار سازد. کما اینکه بنابه اقتضای زمان موسی علیه السلام مسأله انتقام و مسأله مجازات را شدیداً برقرار فرمود و عیسی علیه السلام فرمود: اگر یک سیلی به تو زدند آن طرف صورت را هم بگیر که سیلی بزنند. اگر قبایت را بردند ردایت را هم بده. گرچه عملاً همیشه دستور اخلاقی حضرت اجرا نمی‌شود ولی در بعضی موارد می‌بینیم اجرای آن اثر نیکویی دارد، مین جمله در کتاب *بینویان* و *ویکتور هوگو* که آن کشیش بزرگوار به این وسیله، «ژان وال ژان» را متنبه کرد و از یک مرد عادی به ظاهر خلاف کار، یک مرد خدا ساخت. ما معتقدیم که پیغمبر ما خاتم الانبیا است. یعنی بعد از همه آمده است و دینی آورده است که این دین برای تمام جوامع و برای تمام زمان‌ها خواهد بود. البته بحث در این مسأله و استدلال در این زمینه بسیار مفصل است که از حوصله‌ی این نامه خارج است و می‌توانید به کتب دیگر مراجعه کنید. من آن را به عنوان اعتقاد خودمان به شما گفتم.

۳- علاوه بر این، کسانی که امکان تحقیق دارند باید تحقیق کنند و دین کامل را که خداوند برای این روزگار مقرر داشته است پیدا کنند. اما اگر امکاناتی نداشتند و در این زمینه تقصیری به گردن آنها نبود و علایجی نداشته باشند، به نظر شخص من اگر بر همان دینی که باشند، به مقتضیات آن دین عمل کنند، خداوند آنها را می‌بخشد. در سوره‌ی بقره،

آیه‌ی ۱۱۲ می‌فرماید: بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، بلکه کسی که - چون آیات قبل از آن مربوط به یهود و نصاری بود در اینجا می‌فرماید - تسلیم امر خداوند بشود و احسان و نیکی کند خداوند اجرش را قبول می‌کند، یعنی عذرش پذیرفته می‌شود، منتهی به شرط اینکه به دین خودش با خلوص نیت رفتار کند.

۴- این کلیاتی بود راجع به اعتقادات همه‌ی مسلمین، اما در داخل اسلام هم تفاوت‌هایی وجود دارد. به این معنی که بعد از وفات پیغمبر ﷺ گروهی معتقد شدند که انتخاب رهبر را اجتماع مردم انجام می‌دهند، ولی گروهی معتقد بودند که رهبر را باید رهبر قدیمی‌تر و سابق انتخاب کند. یعنی پیغمبر باید تعیین کند صریحاً که چه کسی بعد از او جانشین خواهد بود و پیغمبر، علی علیه السلام را تعیین کرد. اینها از همان اول دو رشته شدند، آن رشته‌ی اول را سنی گفتند و رشته‌ای که معتقدند به اجازه بود، شیعه گفتند. اینان این اعتقاد را ادامه دادند؛ یعنی می‌گفتند بعد از علی هم، هر کسی جانشین خودش را باید خودش تعیین کند. هر خلیفه‌ای، هر امامی، جانشین خودش را، امام بعدی را باید خودش تعیین کند و به همین صورت همه متفق‌القول بودند تا امام دوازدهم. امام دوازدهم به عقیده‌ی ما شیعه‌ی اثنی‌عشری - یادآوری کنم خود شیعه هم رشته‌های مختلفی دارد که مشهورترینشان شیعه‌ی دوازده امامی هستند که ما درویش‌های گنابادی هم شیعه اثنی‌عشری هستیم - از چشم ظاهری ما غیبت کرد ولی حیات دارد و خداوند او را از ما مخفی نگه داشته است و روز آخر قیام خواهد کرد و دنیا را پر از عدل و داد می‌کند. باز شیعه دو گروه بودند؛ شدند یا بودند. عده‌ای می‌گویند در زمان غیبت امام کسانی که فقه خواندند، درس خواندند و از استادی اجازه‌ی اجتهاد دارند آنها نمایندگان امام تلقی می‌شوند و به همین طریق الان فقهای هستند که هر کدام رشته‌ی اجازه‌ی خودشان را ذکر می‌کنند؛ یعنی اسامی استادان و کسانی را که از آنها اجازه اجتهاد دارند، ذکر می‌کنند و این اجازه به امام می‌رسد. عده‌ای که متصوِّفه باشند می‌گویند این اجازه و این علم فقط برای امور ظاهری و عبادی است؛ یعنی تشریفات و صورت عبادات را آقایان فقها تعیین می‌کنند

و درباره آن بررسی می‌کنند و در کتب شرح می‌دهند اما آن معنویت؛ آن معنویت را که امام همه را تربیت می‌کرد با این عملی نمی‌شود؛ یعنی شکل و صورت ظاهری نماز که درست باشد نماز صحیح است ولی نماز واقعی نیست - یعنی معراج مؤمن نیست - بلکه نماز باید معراج مؤمن باشد؛ یعنی موجب علو درجات او بشود. ولی این تربیت با فقها نیست با عرفا است. عرفا برای این تربیت معتقدند که باید بیعت گرفت؛ و این امر مستند است به آیه‌ی **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ**^۱ الی آخر، که خداوند مال و جان مؤمنین را می‌خرد و در مقابل بهشت به آنها می‌دهد. این را بیعت می‌گویند که یک نحوه مثلاً خرید و فروش است. این بیعت را در زمان پیغمبر می‌گویند خود پیغمبر می‌گرفت که: **إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ**^۲، قرآن می‌گوید کسانی که با تو بیعت می‌کنند در واقع با خدا بیعت می‌کنند. بعد از پیغمبر هم این بیعت را علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام گرفتند که این مورد اتفاق همه‌ی شیعیان است. ولی در زمان غیبت گفتند دلیلی بر نسخ حکم بیعت که نیامده، بنابراین بیعت هست. منتهی در زمان غیبت امام، کسانی را حضرت تعیین کردند که این بیعت را بگیرند به نمایندگی از طرف ایشان و بعد برای خودشان هم جانشین تعیین کنند، برای بعد از مرگشان. این کار هم شد و بیعت می‌گرفتند و جانشین هم تعیین کردند. جانشین باید جانشین را تعیین کند و او هم جانشینش را **إِلَى يَوْمِنَا هَذَا**؛ که این را در اصطلاح عرفا می‌گویند: «سلسله‌ی اجازه». سلاسل مختلف درویشی وقتی که سلسله اجازه می‌گویند منظور این سلسله است. هر کسی می‌گوید که من اجازه دارم از فلان کس و او از فلان کس الی آخر، تا برسد به امام. البته سلاسل مختلف درباره‌ی این نظر مختلف هستند.

۵- سلسله‌ی ما به نام سلسله‌ی گنابادی یکی از سلاسل نعمت‌اللہی مشهور است. سلسله نعمت‌اللہی انشعاب آخرینش در سال ۱۲۷۸ ق. یعنی حدود ۱۳۰ سال قبل به وقوع پیوست که یک سلسله فعلاً به نام دکتر نوربخش، نوربخشیه است، یکی هم سلسله‌ی گنابادی است و دیگری سلسله‌ی صفی‌علیشاهی. سلسله‌ی گنابادی به مناسبت حاج ملاسلطان محمد گنابادی که در دوران خود برجستگی خاصی پیدا کرده بود به نام سلسله‌ی گنابادی مشهور شد؛ که مقبره‌ی ایشان در همان گناباد است، در همان بیدخت

است که دیده‌اید. در زمان غیبت، وکیل و نماینده‌ی امام معین شده است که از طرف حضرت بیعت بگیرد و بعد جانشین تعیین کند تا برسد به امروز، که قبر آن چهار نفر از بزرگوارانی را که شما دیدید، چهار نفری هستند که آخرین کسانی بودند که در این سلسله مرجعیت داشتند و بعد از ایشان هم؛ یعنی بعد از آخرین آنها، مرحوم حاج علی تابنده (محبوب‌علیشاه) بود که من جانشین ایشان هستم و این سلسله به اینجا رسیده است. تفاوتی که در شیعه، بین فقها و عرفا هست معنأً اختلاف نیست بلکه تفاوت نظر است. آقایان فقها می‌گویند که ما دلیلی نداریم بر اینکه در زمان غیبت نیز نمایندگان خاصی که بطور مستقیم یا غیرمستقیم بیعت بگیرند معین شده باشند و دلیلی بر این امر وجود ندارد و بنابراین امر دین صرفاً مربوط به فقها است که بنا بر روایاتی که شده است می‌گویند: **مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ**^۳، کسانی که از فقها، دانشمندان علمی، دارای این خصوصیات بودند؛ بر مردم عوام است که از آنها در اعمال شرع تقلید کنند. عرفا و ما می‌گوییم تقلید به جای خود درست است ولی تقلید در اعمال شرعی است و در اعتقادات تقلید نیست. در اعتقادات باید از کسی که مجاز از طرف امام باشد تلقین ذکر گرفت و باید بیعت کرد و با این بیعت اتصال به امام پیدا کرد؛ یعنی در واقع شخص آماده می‌شود برای اینکه اگر امام دوازدهم علیه السلام ظاهر شد جزء قشون آن حضرت باشد. به علاوه ذکر و یاد زبانی کافی نیست برای اینکه خیلی اوقات زبان، کلامی می‌گوید ولی دل خبر نمی‌شود. منظور از دل روح انسان است؛ یعنی با زبان چیزی می‌گوید ولی لقلقه‌ی زبان تلقی می‌شود. باید بر ذکر قلبی که از طرف شخص مجاز از طرف امام داده می‌شود، بر آن ذکر مداومت کند و تقریباً بدین طریق می‌توان گفت که همیشه به یاد خدا باشد، نه تنها در نماز یا عبادات دیگر، بلکه همواره به یاد خدا باشد.

۶- در مورد نیایش، عبادات همان عباداتی است که در شیعه هست؛ مثلاً نمازها به همان صورت است. نماز جماعت هست، منتهی در نماز جماعت چون معتقدیم که هیچ کار الهی را بدون اخذ اجازه از امام نباید انجام داد، در زمان غیبت امام هم بدون اجازه از نماینده‌ی غیرمستقیم او که قطب سلسله است، نباید انجام داد. بنابراین کسی می‌تواند

پیش‌نماز باشد، امام جماعت باشد که صلاحیت او برای قطب محرز شده و به او اجازه‌ی امامت جماعت داده باشد. هم‌چنین قطب هر کار معنوی را می‌تواند به کسی مأموریت بدهد، مثلاً همان بیعتی که خودش می‌گیرد می‌تواند به دیگران نمایندگی بدهد که از طرف او بیعت بگیرند. در مورد کار هم از خصوصیات سلسله‌ی نعمت‌اللهمی آن است که هیچ کس نباید بیکار باشد و هر کسی باید امرار معاشی داشته باشد. منظور اینکه بیکاره نباشد یعنی اهل کار باشد و إلاً در دورانی که کار کم است و جهات اقتصادی موجب می‌شود که بیکاری زیاد شود، منظور این بیکاری نیست، بلکه بیکاره بودن است که در این صورت او را نمی‌پذیرند.

۷- در مورد مواد مخدر، در حدود صدوبیست سال قبل مرحوم حاج ملا سلطان محمد سلطان علی‌شاه - که مدفن ایشان اولین آرامگاهی بود که در مزار بیدخت زیارت کردید - رهبر و قطب وقت سلسله‌ی نعمت‌اللهمی گنابادی، فتوای تحریم استعمال مواد مخدر - به عنوان مخدر - صادر کرده، از آن تاریخ در ایش این سلسله به این تحریم معتقدند. معتاد را به درویشی نمی‌پذیرند و تعداد کسانی که بعد از ورود به درویشی معتاد شوند بسیار اندک است و همواره با تعداد و صدی چند معتادین جامعه، تفاوت فاحشی دارد.

۸- عرفان و تصوّف به عقیده‌ی ما از بدو خلقت آدم بوده است و تا روز واپسین خواهد بود؛ زیرا ما معتقدیم که در هر زمان خداوند کسی را مأمور هدایت خلق می‌نماید. این مأموریت گاهی مستقیم است؛ مانند پیامبران اولوالعزم: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی علیه السلام، محمد صلی الله علیه و آله و گاهی غیرمستقیم. بدین طریق که هر پیامبری جانشین خود را تعیین کرد و او هم جانشین خود را تعیین کرد و به همین طریق سلسله‌ی اجازه ادامه یافت، که خود پیامبران نامبرده نیز از حلقه‌های این سلسله بوده و از طرف سلف و استاد خود تعیین شده بودند. منتهی شاگردانی بوده‌اند که بر استاد تقدّم پیدا کنند؛ همانند عیسی علیه السلام که از دست یحیی علیه السلام تعمید گرفت ولی بر او تقدّم یافت و شاید همین نکته موجب اشتباه بعضی مستشرقین، محققین یا احیاناً مغرضین قرار گرفت که گفتند تصوّف از هند و تعلیمات بودا، تعلیمات فلوطین^۴ یا از مذهب زردشتی و... گرفته شده است. اساس عرفان بر

این است که انسان باید همواره به یاد خدا باشد و یاد و ذکر زبانی کافی نیست؛ زیرا اولاً در دل همیشه اثر نمی‌کند؛ ثانیاً نمی‌تواند مداوم باشد. بنابراین پیامبران و ائمه‌ی شیعه و نمایندگان امام، هر کسی را لایق دیدند به او ذکر قلبی می‌دهند که با انجام آن دل همیشه به یاد خدا باشد. عبادات و نیایش‌های فردی و اجتماعی مانند سایر مسلمانان است.

۹- سابقاً چون وسایل پذیرایی، هتل، رستوران، و... عمومی در شهرها نبود، درویش از روی خصلت مهمان‌نوازی و با احساس برادری نسبت به هم‌مسلمانان، اماکنی را به عنوان خانقاه تأسیس تا واردین - درویش‌ها و به ندرت غیردرویش - جایی برای اقامت داشته باشند. بسیاری از اوقات هم برای اینکه مزاحم حاضرین در مساجد نشوند و یا بتوانند بطور کامل به مراقبه (توجه به ذکر قلبی) مشغول شوند، جلسات خود را در همان خانقاه تشکیل می‌دادند. اما امروز که وسایل عمومی پذیرایی فراوان است، این هدف خانقاه منتفی است و لذا در این سلسله، خانقاه وجود ندارد - گرچه اصطلاح خانقاه برای ذکر محل تجمع درویش به کار می‌رود - و به جای خانقاه، اماکنی به عنوان حسینیه - به یادبود سردار شهیدان حسین بن علی علیه السلام - تأسیس می‌شود که هم جنبه‌ی عبادی خانقاه را دارد و هم محل روضه‌خوانی - یادبود ائمه علیهم السلام و سایر بزرگان - می‌باشد.

در خاتمه توفیق شما را در تحقیق در امر دین و یافتن طریق خدا خواستارم.

والسلام.

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

۲. سوره فتح، آیه ۱۰.

۳. بحارالانوار، ج ۲، ص ۸۸.

Plotin . ۴

۶ جمادی‌الثانیه ۱۴۱۸

۱۷ مهر ۱۳۷۶

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. جواب را در حدودی که با نامه میسر است برایتان می‌نویسم. بسیاری از سؤالات که کرده بودید حق بود قبل از مشرف شدن سؤال می‌کردید تا در شما تردیدی ایجاد نشود، ولی به هر جهت به قول مولوی:

صد هزاران بار بُبریدم امید از که، از شمس، این ز من باور کنید^۱

بنابراین هر وقت هر گونه شک و تردید و سؤالی برای شما پیش می‌آید بپرسید. سؤالات شما گرچه پشت سر هم است ولی من بطور مجزا پاسخ می‌دهم که راحت‌تر باشد: ۱ - از اینکه گفته‌اید عرفان امروز به شیوه‌ی قدما وجود ندارد، معنی گفتار شما را نفهمیدم. آیا وجود خداوند شیوه‌ی قدیم و جدید دارد؟ آیا نماز را قدما جوری می‌خواندند و متأخرین جور دیگر؟ آن معنویتی که اساس روح انسانی را تشکیل می‌دهد و باید هر انسانی به آن توجه کند، آن اساس از اول تاکنون یک چیز بوده است. بنابراین شیوه‌ی عرفانی، شیوه‌ای نیست که متقدم و متأخر به آن اطلاق شود، بلکه تربیت عرفانی است که آن هم بیشتر به دست خود شخص است.

۲ - اما اینکه نوشته‌اید چرا اشخاصی مثل من، اشخاصی نادرست را دستگیری کرده‌ام که باعث می‌شود خود سلسله و بزرگان سلسله مورد سؤال قرار گیرند، این مثل همان سؤالی است که از پیامبر اکرم ﷺ کردند که اینهایی که دور و بر تو هستند از اشرار هستند. ولی توجه کنید که عرفان اصولاً برای این است که بیشتر از همه، چنین اشخاصی را تربیت کند. به قول یکی از درویش‌های قدیمی که کسی از او سؤال کرده بود که: چرا امثال تو را دستگیری می‌کنند با این خصوصیات بدی که داری؟ او در جواب گفته بود: اگر من را دستگیری نمی‌کردند از آن اشراری بودم که خیلی به مردم لطمه می‌زدم و بسیار بدتر از این بودم که هستم. مرا دستگیری کردند و به من دستوراتی دادند تا با انجام آنها توانستم مقدار زیادی از آن شرور را دفع کنم. این قدری هم که مانده از دست من خارج است. سعی می‌کنم این مقدار را هم دفع کنم تا لایق عنوان درویشی باشم.

۳ - نوشته‌اید که چرا در این سلسله تعداد کثیری دستگیری می‌شوند و به صورت ساده هم دستگیری نمی‌شوند. من معنی این عبارت را نفهمیدم. یعنی چه به صورت ساده دستگیری نمی‌شوند؟ حق آن است که صریحاً می‌نوشتید منظورتان چیست؟ دستگیری در همه جا یکنواخت است. ممکن است آن شخصی که دستگیری می‌کند در موردی خطا کرده باشد و مثلاً خلوص نیت را در طالبی ببیند و حال آنکه او خلوص نیت نداشته باشد ولی به هر جهت به دستوراتی که داده‌اند اگر رفتار کند پیشرفت می‌کند.

۴ - اما در مورد تربیت درویش‌ها که نوشته بودید، تربیت درویشی که مانند تربیت بچه دو، سه ساله نیست که لازم باشد همواره یک نفر بالای سر بچه باشد. تربیت درویشی در اطاعت از دستوراتی است که داده شده اس. آن کسی که تقاضای تشرف می‌کند و درویش می‌شود فرض بر این است که خودش طالب سلوک و پیشرفت معنوی است، لذا دستوراتی به او می‌دهند؛ دستوراتی که مجاز به دادنش هستند. دیگر بر خود اوست که به این دستورات رفتار کند تا پیشرفت نماید. اما اگر به دستورات رفتار نکرد و پیشرفتی نمود، تقصیر خود اوست. ولی شخص مجاز موظف است در هر کسی که خلوص نیت دید، او را به درویشی و فقر مشرف سازد و دستورات محوله را به او بدهد.

۵ - اما از اینکه از تعداد فقرا و دستگیری‌ها اظهار ناراحتی کرده و اضافه کرده‌اید که «آیا بهتر نیست که نشان‌ها را در بی‌نشانی‌ها گم کنید و به کیفیت فکر کنید تا به کمیت»؛ این حاکی از آن است که اولاً خواسته‌اید صرفاً عبارت عرفانی‌ای بگویید و ثانیاً تصور می‌کنید که در مشرف شدن، سودی و نفعی برای درویش یا احیاناً شخص مجازی که دستگیری می‌کند، وجود دارد و حال آنکه هیچ سودی برای او نیست، بلکه این وظیفه‌ی اوست که کسی را که با خلوص نیت تقاضای تشرف می‌کند، دستگیری کند و اگر نکرد قصور کرده است. این مانند اشتباه عامه‌ی مردم است که می‌گویند حقّ علی علیه السلام را غصب کردند. حقّ علی علیه السلام که غصب شدنی نیست. آن مقام «ولایت» است که حق نیست بلکه وظیفه است. اما ما که دل به این مناصب دنیوی و مناصب خلافت و حکومت بسته‌ایم فکر می‌کنیم که خلافت برای علی، حقّی و مزیتی بود که آن را غصب کردند. ولی در واقع خلافت وظیفه‌ی علی بود. مدّتی جلوی او را گرفتند ولی وقتی مانع آن برداشته شد، علی علیه السلام خلافت را به عهده گرفت. حالا ما هم که پیرو علی علیه السلام هستیم - ان شاء الله - این

دستگیری و مشرف کردن وظیفه‌ی ما است، نه اینکه حق ما باشد که به کمیت بی‌توجهی شده و به کیفیت پردازیم. هیچ‌کدام از اینها فی‌نفسه مورد توجه نیست. کیفیت در درجه‌ی اوّل به عهده‌ی خود شخص است که به دستورات عمل کند. ما همواره از طالبان درویشی می‌خواهیم که به دقت تحقیق و مطالعه نموده و با آگاهی طلب کنند. اگر در دستوراتی هم که مشایخ می‌دهند آن شخص ایرادی داشت یا حالاتی برایش به وجود آمد می‌تواند از یکی از مشایخ بپرسد. بنابراین زیادی یا کمی فقرا به هیچ وجه تأثیری در اصل مطلب ندارد.

۶ - اینکه نوشته‌اید بیست نفر فقیر پاک آیا بهتر از هزاران هزار چون منی نیستند؟ این طور نیست. همه‌ی اینها نزد خدا ارزشی دارند. هر کس به اندازه‌ی خودش ارزش دارد. **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ**^۲. اگر کسی به دستوراتی که داده‌اند رفتار نکرد، خود داند و خدای خود. اگر هم رفتار کرد که خداوند به او توفیق می‌دهد. به علاوه این تعداد به دست من و شما نیست که بگوییم چند نفر بهتر است و چه کسی بهتر است. چه بسا کسانی را که شما فکر می‌کنید بهترند، خیلی بدتر باشند و حتی آنهایی را که فکر می‌کنید بدترند ممکن است خیلی بهتر باشند. میزان این امر خداوند است؛ که البته مولوی خطاب به حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

تو ترازوی احد خو بوده‌ای بل زبانه‌ی هر ترازو بوده‌ای^۳

بنابراین ما این کار را نمی‌خواهیم بکنیم. بهتر برای کی؟ اگر درویش بهتر یا بدتر کسی است که برای من یا شما سود یا زیان دارد، همه‌ی انسان‌هایی که طالب راه هستند باید راهنمایی‌شان کرد.

۷ - و اما ایرادی که به بعضی فقرا نموده‌اید که فلان فقیر تمثال مبارک حضرت محبوب‌علیشاه را می‌گذارد و بساط فقر و کفر هم بر پا می‌کند. این کار خطای اوست و به درویشی ربطی ندارد. مگر این ملجم از مسلمانان زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله نبود؟ مگر طلحه و زبیر نبودند؟ از همه‌ی اینها نزدیکتر به پیامبر صلی الله علیه و آله، آن بزرگانی که با علی علیه السلام بیعت نکردند و حتی دشمنی کردند، آیا گناه آنها به پای اسلام یا - العیاذ بالله - به پای پیامبر گذاشته می‌شود؟ پیغمبر دستوراتی را دادند، دست آنها را گرفتند ولی آنها خودشان

عمل نکردند. جزای اعمالشان را خداوند می‌دهد. ما چیزی نمی‌گوییم جز اینکه بگوییم شما بر وظیفه‌ی خود رفتار نکردید.

۸ - نوشته‌اید که آیا زمان این نرسیده که فرقه و سلسله را از بهر خدا رها کنیم؟ چرا این سؤال را حالا می‌کنید؟ چرا قبل از اینکه درویش بشوید به این مطلب فکر نکردید؟ پس شما برای چه آمده‌اید؟ باید بگوییم برای خدا دست به سلسله بزنییم که می‌فرماید: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا^۴. منظور شما از اینکه سلسله را از بهر خدا رها کنیم چیست؟ خدا به شما دستوراتی داده که این دستوراتی هم که در عالم فقر داده می‌شود، اقتباسی از همان دستورات است. نوشته‌اید که این به عنوان کینه‌توزی و خسته شدن نیست. این درست است و مانعی ندارد. منتها شما رفتار چند نفر یا حتی تصور خودتان را به پای درویشی می‌گذارید و این خطا است. این جمله که با ناموس الهی بیش از این بازی نشود یعنی چه؟ کدام ناموس الهی و چطور بازی شدن را منظور دارید؟ اگر از کتابی چیزی خوانده یا از کسی نکته‌ای شنیده‌اید، باید تحقیق کنید و پرسید. خیلی از این اشکالات نتیجه‌ی جهل آنها به مسائل است یا در اثر حسدورزی به دیگران، یا معلول دیدن رفتار ناشایست از بعضی از فقرا است که آن را به حساب فقر و درویشی می‌گذارند.

۹ - اما تجدید بیعت، از شما کسی نخواست است. همانطور که باید این سؤالات را قبل از تشرّف می‌کردید و بعد از حل آنها مشرّف می‌شدید، الان هم تجدید بیعت شما موکول به این است که مشکلات مذکور حل شود. اگر حل شد، تجدید بیعت کنید و گرنه در همان وضع بمانید. این نشان‌دهنده‌ی آن است که شما روی ارادت و محبتی که به مرحوم آقای عبد یزدان داشته‌اید با ایشان بیعت کرده‌اید و حال آنکه بیعت نباید به موجب محبت و خلوص نسبت به یک شخص باشد بلکه باید مربوط به آن چیزی که او می‌گوید باشد. یعنی اگر شخصی که حتی شما از قیافه‌اش هم بدتان می‌آید، سخن حسابی گفت، باید به او گوش دهید و اگر تشخیص دادید که باید بیعت کنید، با او باید بیعت بکنید و بالعکس اگر کسی که کاملاً مورد علاقه شما است حرفی زد که نادرست است نیاستی با او بیعت کنید.

۱۰ - خواب‌هایی که دیده‌اید بیشتر تجلیات همین افکار شما است و هیچ ربطی به مسائل دیگر ندارد. اما این توجه را هم داشته باشید که اولین کسی که کاملاً به پیامبر

تسلیم شده و به دستورات او کاملاً رفتار می‌کرد علی علیه السلام است. علی قرآن را جمع کرد. ایشان خطبه‌هایی دارد که هیچ ادیبی به آن زیبایی نمی‌تواند خطبه بگوید. علی علیه السلام دستورات اخلاقی داده است که علمای روانشناسی و اخلاق، امروز هم آن را تصدیق می‌کنند. علی علیه السلام روز شمشیر می‌زد و عده‌ی زیادی را که به مصلحت اسلام بود می‌کشت ولی همین علی از گریه‌ی یک یتیم متألم می‌شد و گریه می‌کرد. این جمع اضداد است. همین علی آنچنان نماز می‌خواند که تیر از پایش می‌کشیدند و متوجه نمی‌شد. بنابراین در علی و تشیع می‌توان چندین جنبه تشخیص داد. یک جنبه، مبارزه‌ی اجتماعی و فعالیت اجتماعی است و یک جنبه، فعالیت معنوی و درونی. من خود مدتی در جنبه‌ی اول بودم و الحمدلله توانستم وظیفه‌ی خود را از جنبه‌ی اجتماعی به خوبی انجام دهم. بعد خداوند مقرر کرده بود که وظیفه‌ی سنگین‌تری به عهده بگیرم. وظیفه‌ی تعلیم و تربیت معنوی و دستگیری کسانی که طالب راه علی علیه السلام هستند. ما همه مرید آن حضرت هستیم. بنابراین باید تمام جنبه‌های زندگی آن حضرت و فعالیت آن حضرت را داشته باشیم.

جهاد چندین نوع است. یک نوع، جهادی است که جنگ باشد که این جهاد در غیبت امام زمان علیه السلام بر شیعیان واجب نیست ولی دفاع همیشه حتی بر زن‌ها واجب است. جهاد دیگری هم وجود دارد که پیغمبر درباره‌اش فرمود: **رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ**^۵. این جهاد نامش جهاد اکبر است که جهاد با نفس است. درویشی، به عنوان این جهاد با نفس، به منزله‌ی شمشیری است که به دست این مجاهد داده می‌شود تا با آن با نفس خویش، یعنی نفس اماره و با شیطانی که همیشه مراقب اوست، مبارزه کند. حال اگر آن شمشیر را به کار نبرد تقصیر شمشیر نیست. امیدوارم خداوند شما را حفظ کند و همیشه روشن‌بینی لازم را به شما بدهد. والسلام.

۱. مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، تهران، روزنه، ۱۳۸۶، دفتر دوم، بیت ۱۱۱۴.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۳. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۹۷.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۵. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۷۱.

۲۳ جمادی‌الثانی ۱۴۱۸

۴ آبان ۱۳۷۶

با عرض سلام. نامه‌ی مفصل شما رسید. از پرسش‌هایی که کرده‌اید - گو اینکه کنجکاوی شما را می‌رساند - خرسند شدم. به هر جهت انسان باید دنبال فهم برود، منتهی هر سؤالی را باید از اهل فن پرسید. اگر شما سؤال طبّی داشتید نباید از یک مهندس بپرسید. اگر سؤال مهندسی داشتید نباید از یک طبیب بپرسید. فی‌المثل شما پرسیده‌اید که در سایر سلاسل فقر، وضع چگونه است؟ این را از خود آنها باید پرسید. و یا اینکه پرسیده‌اید آیا در سایر سیارات حیات وجود دارد؟ این سؤال اگر سؤال علمی است باید از متخصصین علم مربوط بپرسید. من فقط همین قدر می‌گویم که چون در قرآن در بسیاری جاها فرموده است: *مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ*، در زبان عربی «مَنْ» در مورد جاندار گفته می‌شود، بنابراین باید جانداری باشد. منتها تحقیق این مسأله و اثبات آن به عهده‌ی من نیست. اضافه می‌نمایم کسی که در صدد تحقیق در مطلبی است، بدو کتاب‌های مربوط به موضوع را مطالعه می‌کند و بعد از آن اگر برایش سؤالی باقی ماند، می‌پرسد. شما رساله‌ی *پندصالح* را دقیقاً و با تأمل و تفکر در کلمات و جملات آن بخوانید، پاسخ آن دسته از سؤالات را که مربوط به عرفان است بر شما روشن خواهد شد. اگر هم خواستید با امضای من پاسخ را دریافت کنید یک نسخه از رساله‌ی *پندصالح* را بیاورید تا ذیل تمام صفحات را امضا کنم. برای روشن شدن مطلب هم، رساله‌ی *رفع شبهات* و همچنین *مجمع السعادات* را که در واقع شرح *اصول کافی* است نیز مطالعه نمایید و همچنین به دستورالعمل‌های کلی که از طرف حضرت رضاعلیشاه و حضرت محبوب‌علیشاه صادر شده است و همچنین سه دستورالعمل کلی که از طرف اینجانب در تاریخ ۷ رمضان ۱۴۱۷، مطابق ۲۸ دی‌ماه ۷۵ و هم‌چنین در ۱۹ اسفند ۷۵ و در ۲۰ جمادی‌الاولی ۱۴۱۸، مطابق اول مهرماه ۷۶ صادر شده است، مراجعه بفرمایید. سؤالات شما را می‌توان به چند گروه تقسیم کرد:

۱ - بعضی سؤالات مشمول این عبارت شق چهار اعلامیه ۷ رمضان ۱۴۱۷ است که نوشته‌ام: «بنابراین دخالت و اظهارنظر در مسائل اجتماعی در قلمروی طریقت نیست و فقرا نباید متوقّع باشند که از این حیث از طرف بزرگان دستوری به آنها داده شود. عمل و نیت خود را خالصاً لَوْجِهِ الله کرده و تکلیف خویش را بیابند. و بزرگان هم در این مسائل اظهارنظر نمی‌کردند؛ برای اینکه تصوّر نشود که از وظایف طریقتی است و همین روش و عدم دخالت در مسائل اجتماعی کماکان برقرار خواهد بود.» و هم‌چنین شق هفت دستورالعمل ۱۹ اسفند ۷۵ چنین نوشته شده است: «در مجالس فقری به هیچ وجه مباحث سیاسی نباید مطرح شود. اگر هم بعضی فقرا انفراداً فعالیت‌هایی در این زمینه دارند به هیچ وجه در مجلس نباید به آن ادامه دهند. بعد از خاتمه‌ی مجلس همگی متفرّق شوند.» و هم‌چنین شق یازده دستورالعمل اول مهرماه ۷۶ چنین است: «همانطور که بارها یادآوری شده است، اخوان از لحاظ فردی و شخصی و در غیر مجالس فقری، مانند همه‌ی افراد شیعه‌ی ایرانی، مختارند که با تدبیر و تفکر تصمیم بگیرند اما به عنوان درویشی به هیچ وجه نباید در سیاست دخالت کنند. درویش آزاد است، ولی درویشی به سیاست کاری ندارد.» بنابراین سؤالاتی که مربوط به قسمت مذکور در فوق باشد، از طرف اینجانب جوابی به آن داده نمی‌شود و پاسخ آن به هیچ وجه ارتباطی به فقر و درویشی ندارد؛ مثلاً سؤالات شماره‌ی: پنج، بیست‌ودو، سی‌ودو، نودوشش، نودوهفت، صدوشش، صدوهفت، صدوهشت، صدوده و صدویازده.

۲ - گذشته از سؤالات نوع قبل، سؤالات دیگری هم هست که مربوط به سایر علوم است که باید از متخصص آن علوم پرسید و اطلاعاتی که در آن زمینه دارم کامل نیست؛ از قبیل سؤالات شماره‌ی: شش، ده و قسمتی از سؤال هفتادوپنج، سؤال هشتادویک، قسمتی از سؤال نود و دو و هم‌چنین سؤال صد.

۳ - بعضی سؤالات فقهی است که بهتر است از مرجع تقلید خود پرسید و تا حدّی که مربوط به فقر می‌شود و راجع به اعمال شرعیّه است - که تقدّم زمانی بر وظایف

طریقتی دارد - در کتب سابق الذکر بیان شده است؛ من جمله سؤالات: سیزده، بیست و شش، سی و هفت، سی و نه، پنجاه و سه، هشتاد و هشت.

۴ - بعضی سؤالات به حال شما اثری ندارد و فقط از روی کنجکاوی زاید می باشد و بعضاً در مورد مسائل شخصی من است؛ من جمله سؤال: هفت، بیست و دو، بیست و سه، بیست و چهار، بیست و پنج، پنجاه و چهار، شصت و دو، نود و شش، نود و هفت، صد و یک، صد و دو و قسمتی از سؤال نود و دو. مع هذا در بعضی مطالب سؤالات به شرح زیر پاسخ هایی داده می شود:

۱- اختلاف آرای فقها، در مورد اختلاف در استنباط از قرآن و سنت است و این اختلاف در همه ی سیستم های حقوقی وجود دارد که حتی مشاهده می کنید که دادگاهی رأیی می دهد که دادگاه دوّم نقض می کند. این اختلاف اگر از روی خلوص نیت باشد موجب پیشرفت است. حدیثی از پیغمبر نقل شده است که فرمود: **اِخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةٌ**. بعضی ها می گویند که منظور از اختلاف در اینجا رفت و آمد است؛ یعنی رفت و آمد من با هم رحمت است، که این تعبیر کاملاً صحیح است. اما اگر اختلاف را به معنایی بگیریم که در فارسی می گویند «با هم اختلاف دارند» این هم صحیح است به شرط اینکه از امت پیغمبر باشیم؛ یعنی با خلوص نیت کار کنیم، تمام افکار و عقاید و اعمالمان محضاً لله باشد. در این صورت اگر هم دو استنباط مختلف داشتیم، صاحبان استنباط های مختلف در تماس با یکدیگر - چون هر دو خلوص نیت دارند - متوجه نواقص و اشکالات می شوند و چه بسا هر دو به نظر واحدی برسند که از هر دو نظر قبلی بهتر باشد. بنابراین، اگرما از امت پیغمبر باشیم اختلاف باز هم رحمت است.

۲ - جز علی علیه السلام که صریحاً بیعت می گرفت و امام حسن علیه السلام، سایر ائمه به واسطه ی فشار خلفا به طور غیررسمی بیعت می گرفتند و این فشارها روز به روز در تزیاید بود به خصوص بعد از حضرت رضا علیه السلام؛ که برای دقت در این امر به *مفاتیح الجنان* مراجعه کنید. آنجایی که یکی از شیعیان از ائمه راجع به روزهای هفته می پرسید، ببینید امام در چه وضعیت خشونت باری بوده اند؛ خشونت از لحاظ فشاری که می آوردند. لذا ناچار خودشان نمایندگی

می‌دادند به کسانی که از طرف آنها بیعت بگیرند. این اشخاص به منزله‌ی نماینده و نوکر امام تلقی می‌شوند و منظور از «قطب» که امروز ما می‌گوییم همین است. بنابراین با بودن امام، «قطب» به معنای امروز مصداق پیدا نمی‌کند. امام هشتم علیه السلام به معروف کرخی نمایندگی داد که از طرف حضرت بیعت بگیرد و کسی را که لایق جانشینی خود دانست اجازه دهد که بعد از او بیعت گرفتن را ادامه بدهد؛ که «معروف» هم برای بعد از خود سری سقطی را تعیین کرد و به تصویب امام هم رسید. هم‌چنین «سری» دیگری را تعیین کرد که جنید بغدادی بود که آن هم به تصویب حضرات امام‌های معاصر خود او رسید. جنید در زمان امام دوازدهم علیه السلام وظیفه‌ی اخذ بیعت را داشت و بعد از غیبت حضرت نیز اجازه داشت که بیعت را ادامه بدهد و برای خود جانشین تعیین کند و به آن جانشین هم اجازه‌ی جانشین تعیین کردن بدهد؛ که به این طریق رشته ادامه پیدا کرد تا به امروز. به این می‌گویند سلسله‌ی اجازه. این سلسله‌ی اجازه و اقطابی که در این سلسله هستند همه به طور غیرمستقیم نماینده و نوکر و خادم امام دوازدهم تلقی می‌گردند. اما بعضی سلاسل قطع شد؛ چون در آن ایام ارتباطات خیلی سخت بود. بنابراین اگر برای هر مملکتی احیاناً کسی را تعیین می‌کردند و او نیز جانشین تعیین می‌نمود، سلسله‌های متعددی جاری می‌شد. ولی بسیاری از سلاسل قطع شد؛ یعنی اقطابشان اجازه برای بعد از خود ندادند. از این‌رو بعضی‌ها مدّعی جانشینی شدند و سلسله را ادامه دادند ولی این سلسله صحیح نیست. سلسله‌ی صحیح در سلاسل شیعه است و راجع به سلاسل مختلف در *پندصالح* مطالبی ذکر شده است، به آنجا مراجعه کنید.

و اما تصوّف و عرفان روح ادیان الهی است؛ یعنی ادیان الهی، آداب و رسوم و عباداتی دارند که این عبادات را باید طبق صورت ظاهری که معین شده است انجام داد؛ مثلاً در اسلام باید وضو گرفت، باید لباس پاک باشد و شرایط دیگر، آنگاه به نماز ایستاد. نماز هم ارکان خاصی دارد که باید انجام داد. با برآوردن این شرایط و ارکان، صورت ظاهر نماز تحقق می‌یابد. اما آن نمازی را که می‌گویند: «معراج مؤمن است» آیا همین نمازهای ما است که من در میان جمع و دلم جای دیگر است؟ طریقت درباره‌ی معنای نماز و اصولاً

همه‌ی عبادات است؛ یعنی روح و معنویت عبادات است. بنابراین در همه‌ی ادیان الهی عرفان و تصوّف بوده است. اما درباره‌ی لغت تصوّف و عرفان که اخیراً سعی می‌شود این دو لغت را از هم جدا کنند تا حتّی مخالف همدیگر تلقی گردند، عرفان یعنی شناخت. شناخت یعنی چه؟ شناخت خداوند. بنابراین هر کس ولو در درجه‌ی مختصری، عرفان دارد. زیرا خداوند فرمود: **الطَّرِقَ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ نَفُوسِ الْخَلَائِقِ**^۲. هر کسی راهی دارد، منتها آن راه را نمی‌شناسد. عرفان برای این است که انسان را تربیت کند و هر روز شناخت او از خداوند بیشتر گردد. طریق این کار را ”تصوّف“ می‌گویند. بنابراین تصوّف در واقع راه عملی است برای پیشرفت عرفان انسان به خداوند. ولی امروز سعی می‌شود که این دو لغت را از هم جدا کنند و به یکی سر تعظیم فرود آورند و دیگری را مخالف آن بدانند.

۳ - اما قوانین عرفی خلاف اسلام را چه شخصی باید تشخیص بدهد؟ آیا شما یا دیگری که خود مجتهد نیست، می‌تواند به ادّعی اینکه این قانون مخالف اسلام است به آن رفتار نکند؟ قوانین هم از مردم اطاعت می‌خواهد نه اعتقاد. بنابراین اگر اعتقاد هم به قوانین نداشته باشید باید آن را اجرا کنید؛ ولی توجّه داشته باشید که قوانین را طبق قانون اساسی کنترل می‌کنند که برخلاف اسلام نباشد و بنابراین هیچ‌کس حق ندارد به تشخیص خود مدّعی شود که این قانون خلاف اسلام است.

۴ - قرآن تحریف نشده و از ائمه رسیده است که فرمودند: قرآن پیغمبر همان چیزی است که بین این دو جلد قرار گرفته است. سایر کتب آسمانی تغییراتی یا اضافاتی در آنها شده است، حتّی اگر تورات و انجیل امروزی را بخوانید معلوم می‌شود که همه‌ی آن مطالب، گفته‌ی حضرت موسی یا حضرت عیسی علیه السلام نیست بلکه داستان‌هایی است که در ضمن آن داستان‌ها کلماتی از آن بزرگواران ذکر شده است.

- ۵

اسلام به نفس خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ماست اسلام در زمان پیغمبر حکومت تشکیل داد. در زمان شیخین هم، حکومت، ظواهر اسلام را اکثراً رعایت می‌کرد و علی علیه السلام هم در آنجا با آنها همکاری می‌کرد که خلاف

شرعی صادر نشود. بنابراین اسلام توانایی دارد که حکومتی تشکیل بدهد، ولی عدم لیاقت ما موجب شده است که امام دوازدهم غیبت کند، و الاً امام دوازدهم که ظاهر شد مسلماً حکومت اسلامی تشکیل خواهد داد. وقتی ما یک بار در تاریخ دیده‌ایم که حکومت اسلامی تشکیل شد، بنابراین در همه‌ی ادوار می‌توانیم و باید برای تشکیل حکومت اسلامی امیدوار باشیم. در حکومت اسلامی، اصول و قواعدی ذکر شده است که نیازهای همه‌ی اعصار را برمی‌آورد. منتها وقتی در عصری، حوادث جدیدی که به اصطلاح امور مستحدثه است به وجود می‌آید، برعهده‌ی مجتهدین است که از آن اصول کلی فقه اسلامی، حکم موضوع را پیدا کنند.

۶ - علت سکوت از این داستان روشن می‌شود که یک مرتبه بعد از مذاکراتی که بین حضرت و فاطمه علیها السلام شد و فاطمه تشویق کرد آن حضرت را که حق خود را بگیرد، حضرت شمشیر گرفت و گفت: الآن به دنبال این کار می‌روم. در این بین صدای مؤذن بلند شد که **أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ خَلِيفَةُ اللَّهِ** خطاب به فاطمه فرمود: آیا می‌خواهی که این صدا الی‌الابد باقی بماند؟ فاطمه علیها السلام فرمود: بله مسلماً. حضرت فرمود: در این صورت باید شمشیر علی غلاف شود. حضرت فاطمه قبول کرد. حضرت شمشیر را غلاف کردند. این بود علت سکوت حضرت در این مدّت. و اما اینکه می‌گویند خلافت حقّ علی بود و غصب کردند، اگر منظور خلافت ظاهری و حکومت است که اصلاً علی علیها السلام به آن نظر نداشت. یک بار به ابن عباس فرمود: دنیای شما در مقابل من به اندازه‌ی این لنگه کفش ارزش ندارد. لنگه کفشی که دهها وصله خورده بود. اما ما که مقامات، وزارت، و کالت و امثال اینها برای ما اهمیت دارد و به آن اهمیت می‌دهیم، می‌توان گفت و کالت، وزارت و امثال اینها حق ما است، ولی در مورد خلافت ظاهری باید گفت وظیفه‌ی علی بود نه حق علی. وظیفه‌ی حضرت بود، منتها جلوی انجام وظیفه را گرفتند. حضرت در خانه نشست و قرآن را جمع‌آوری کرد. وقتی که بعد از قتل عثمان موجبات انجام وظیفه فراهم شد، حضرت خلافت را قبول کردند و دیدیم که جان حضرت در این راه از بین رفت. اما خلافت معنوی حضرت را همه‌ی ما قبول داریم. همه‌ی سلاسل درویشی حتی سلاسل سنی قبول دارند و

این مسأله‌ای قابل غضب نیست. هیچ‌کس چنین مقامی را که مقام ولایت و جانشینی پیغمبر باشد نمی‌تواند غضب کند.

۷ - عُلّت مخالفت که سؤال کرده‌اید، مثلی است که می‌گویند: **الْإِنْسَانُ عَدُوٌّ لِمَا جَهِلَ**، انسان دشمن چیزی است که نمی‌داند. یک عُلّت مخالفت، جهل نسبت به خصوصیات طرف است. گاهی هم متأسفانه حسد موجب این مخالفت‌ها می‌شود. گاهی نیز رفتار بعضی افراد موجب تحریک مخالفت می‌شود و حال آنکه اگر فردی خطا کرد ربطی به مکتب ندارد. آیا همه‌ی اینهایی که مدعی شیعه علی و مدعی شیعه‌ی جعفری بوده‌اند، فرمایشات علی و فرمایشات حضرت صادق را انجام می‌دهند؟ و آیا ما می‌توانیم به عُلّت اینکه فلان شیعه، اعمالش را انجام نمی‌دهد شیعه را بدنام کنیم؟

۸ - در قدیم خانقاه برای این بود که چون اماکن سکونت، مثل هتل و مُتل وجود نداشت، درویش‌ها برای اینکه دوستانشان که از شهرستان‌های دیگر می‌رسند محلی داشته باشند، جایگاهی درست می‌کردند به نام خانقاه و چون در آنجا جمع می‌شدند غالباً عبادات و گفتارها و مجالسشان هم در همان جا انجام می‌شد. ولی در دوران امروز که وسایل نقل و انتقال و سکونت فراهم است، خانقاه معنی ندارد و لذا در سلسله‌ی خود حسینیه تأسیس می‌کنیم که جنبه‌ی عزاداری و یادبود امام حسین هم نیز هست. فرق حسینیه و مسجد آن است که مسجد بدون اینکه ذکر کنند خودبه‌خود وقف تلقی می‌شود ولی حسینیه اگر در وقفنامه ذکر نکنند وقف تلقی نمی‌شود. حسینیه‌ی امیرسلیمانی هم که پرسیده‌اید، امیرسلیمانی نام فامیل خانواده‌ای است از بزرگان قاجار که همه به اعتقاد به تشیع و عمل به ارکان و عزاداری حضرت امام حسین شهرت داشتند. مرحوم عضدالملک بزرگ که نایب‌السلطنه‌ی احمدشاه بود، این محل را اختصاص به مجالس عزاداری و روضه‌خوانی داده بود. فرزند او، مرحوم مصطفی امیرسلیمانی، مشهور به مشیرالسلطنه نیز این امر را ادامه داد و وقفنامه‌ی رسمی برای اینجا نوشت که کماکان به وقف عمل می‌شود.

۹ - اعداد بر هم مزیتی ندارند. عدد اصولاً اصالت ندارد. عدد به امر دیگری اضافه می‌شود و معنی پیدا می‌کند. ۱، ۲، ۳ معنی ندارد. ولی می‌گوییم یک کتاب، دو دفتر، سه

مداد. حروفیّه و بعد هم بهائی‌ها به اعداد اهمیت می‌دادند و با اعداد بازی می‌کردند و الاً عدد هیچ مزیتی ندارد؛ مگر بعضی اعداد، آن هم در همان موضوعی که ذکر شده است. مثلاً در قرآن هست که خداوند با حضرت موسی چهل روز قرار گذاشت که ملاقات کند، که این عدد چهل ملاک قرار گرفت. یا در قرآن وَ الْفَجْرِ وَ لَيَالٍ عَشْرٍ^۳ داریم و امثال اینها. این اعداد هم در همان مورد خاصی که ذکر شده ارزش دارند و الاً هیچ عددی فی‌نفسه معنایی مستقل ندارد و هیچ عددی بر عدد دیگری برتری ندارد.

۱۰ - حضرت صادق به شیعیان فرمودند که: به جای سخن گفتن و بحث کردن سعی کنید اعمال خودتان را نیک کنید که مدل و نمونه‌ی دیگران قرار بگیرید و بدین طریق آنها توجّه کنند که شما در مکتبی هستید که انسان‌ساز است. بنابراین شما در انجام اموری که تعهد کرده‌اید، نزد خداوند مأخوذ هستید. پس رفتارتان باید به اندازه‌ای خوب باشد که دیگران ببینند و توجّه کنند که اکسیری به وجود شما خورده که مس وجودتان را به طلا تبدیل کرده است.

۱۱ - گفته‌اند هر فردی بر فطرت اسلام به دنیا می‌آید و این پدر و مادر او هستند که يُهَوِّدَانِهِ وَ يُنصِّرَانِهِ وَ يُمَجِّسَانِهِ^۴، او را یهودی یا نصرانی یا مجوس می‌کنند. اما سؤال شصت و چهارم آنقدر ناشیانه است که کسی که این سؤال را از شما کرده است جوابش سکوت است.

۱۲ - اعمال خلاف بعضی درویش نباید ملاک برای محکوم کردن مکتب درویشی باشد. چه بسا همان شخصی که اعمال خلاف می‌کند اگر درویش نبود صد برابر اعمال خلاف می‌کرد و درویشی موجب شده که از خلاف‌های او کم شود، ولی به هر جهت اعمال خلاف او ملاک مکتب درویشی نمی‌شود. اخباری که در ذمّ تصوّف صادر شده است؛ اولاً در صحت آنها تردید است، ثانیاً مربوط به سؤالی که از حضرت می‌شده غالباً چنین بوده که می‌گفتند فلان شخص این‌طور و این‌طور است، حضرت قبول می‌کردند یا رد می‌کردند. اخبار دیگری هم هست که از تصوّف تعریف شده است. علمای بزرگی مانند: شهید اول، شهید ثانی، رجب برسی، مجلسی اول (میرزا محمدتقی مجلسی) شیخ بهایی، ملا عبدالصمد

همدانی و سید بحر العلوم در این رشته‌ی تصوّف بوده‌اند. این تصوّفی که این بزرگان بوده‌اند مورد تأیید ائمه بوده است.

۱۳ - در مورد نماز وتیره (مخفف وتر) در *مفاتیح‌الجنان* نوشته شده است، دعای نادعلی و سایر ادعیه هم در *مفاتیح‌الجنان* ذکر شده است، به آنجا مراجعه کنید.

۱۴ - در اصول عقاید، چون بستگی به تفکر و عقل دارد، نباید تقلید کرد. این تقلید مصداق آیه‌ی قرآن *إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ*^۵ است. اما در فروع و در اعمال، چون مسأله تخصصی است فرق نمی‌کند. ما در اینکه باید نماز بخوانیم حرفی نیست، خودمان باید این را بدانیم، ولی بعد چطوری نماز بخوانیم، باید از کسانی که کتابها را خوانده‌اند و متخصصین امرند، بپرسیم. مراجعه به اینها و تقلید در این قضیه به منزله‌ی مراجعه‌ی آدم عامی است به کارشناس؛ مثل مراجعه‌ی مریض به دکتر.

۱۵ - آینده‌ی بشریت - ان شاء الله - بسیار خوب است؛ زیرا همه منتظر ظهور امام علیه السلام هستیم و مسلماً حضرت ظاهر خواهد شد و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد.

۱۶ - در مورد مسائل سایر سلاسل سؤال کرده‌اید، من اطلاعی ندارم که آیا در مجالس خود مواد مخدر مصرف می‌کنند یا نه؟ ولی در سلسله‌ی ما از قدیم هم مصرف نمی‌شده و حتی از حدود صدویست سال قبل به این طرف، صریحاً حکم تحریم مواد مخدر صادر شده است.

۱۷ - ازدواج امر بسیار خوبی است و بنا به اخبار، ثلث دین یا بنا به گفته‌ی بعضی، نصف دین انسان را حفظ می‌کند، اما باید سعی کرد که تشریفات آن کمتر باشد و هزینه‌های تشریفات را کم کرد تا جوان‌ها بتوانند ازدواج کنند.

۱۸ - جز چهارده نفر؛ یعنی پیغمبر و فاطمه و دوازده امام، هیچ کس معصوم نیست. هر کس خطا و گناهی دارد.

۱۹ - در مورد اعدام درویشی در همدان، من اطلاع ندارم. به هر جهت از سلسله‌ی ما نبوده است. از سایر سلاسل نیز خبر ندارم.

۲۰ - در هیچ یک از اصول دین تغییر داده نمی‌شود؛ چون اصول دین عقلانی است و منتسب به فطرت انسان و خلقت زمین و آسمان است. در فروع دین که شامل عبادات باشد، هر دینی که آمده است عبادات را به نحو خاصی برقرار کرده، ولی همانطور که گفته شد نه در اصول تغییری داده می‌شود نه در فروع. حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ^۶. برای استنباط احکام، کلیاتی گفته شده است که وقتی حادثه‌ای که در آن زمان نبوده است به وجود آید، مجتهد باید از آن کلیات، بر حسب مصلحت زمان، استنباط کند. اجتهاد در مذهب شیعه محدود به استنباط از آیات و اخبار می‌باشد و حال آنکه مثلاً اجتهاد در مقابل نصّ در نزد بعضی از مکاتب اهل سنت موجود است و بخصوص ابوحنیفه امام اعظم اهل سنت، اجتهاد را در هر موردی بکار می‌برد. بنابراین نمی‌توان گفت که دین تغییرپذیر است. مثلاً اینکه قلیان جایز است یا نه، بعضی‌ها می‌گویند که چون هر چیزی که به بدن صدمه بزند جایز نیست و قلیان مسلماً ضرر دارد، بنابراین جایز نیست. عده‌ای دیگر می‌گویند طبق اصل کلی که همه چیز بر شما حلال است مگر صریحاً نهی شده باشد، بنابراین سیگار حلال است. این دو استنباط مختلف، هر دو مبتنی بر اصولی است که در مذهب شیعه بوده است.

این جواب سؤالات شما بود، اما چند مطلب هم اضافه من ذکر می‌کنم. انگشتر که خواسته بودید، وقتی آمدید - ان شاء الله - خواهم داد. شرح حال عمّار یاسر را بخوانید که تقیه کرد و بعد که فرار کرد، پیش پیغمبر اظهار ندامت کرد و گفت: من ناچار شدم از شما برائت بجویم. حضرت از او سؤال کردند: آیا در زمانی که این برائت را می‌گفتی دلت هم با زبانت همراه بود؟ سوگند خورد که: نه خیر در آن زمان دلم با شما بود ولی زبانت به نفع آنها گشت. حضرت فرمودند: اشکالی ندارد و بعد از این هم اگر گرفتار شدی همین کار را بکن و حتّی در این مورد آیه‌ای هم نازل شد که **إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ**^۷ که شأن نزولش عمّار است. و اما دیگر میثم تمار - به نظرم در زمان عبید الله زیاد - بود که او را در کوفه وادار کردند که برائت بجوید، برائت نجست. گفتند که بر درخت نخل خشکی که در میدان بود او را به دار بزنند. او را دار زدند، باز هم از فضائل علی علیه السلام می‌گفت. دستور دادند

زبان او را بریدند. بعد گفت: در این لحظه من بیشتر به حقانیت مولایم علی پی بردم چون به من فرمود که: بر این درخت تو را بر دار می‌زنند و زبانت را می‌برند مع‌ذلک تو دست بر نمی‌داری. به همین طریق میثم تمار شهید شد و حجر بن عدی هم به همین نحو شهید شد. اینها دو گروه هستند که هر کدام بر حسب استنباط خود عمل کردند. از حضرت صادق علیه السلام نقل است که فرمودند: دو نفر مؤمن اسیر شدند و به آنها الزام کردند که برائت بجویند. یکی دانشمند بود تقیّه کرد و نجات یافت. دیگری تقیّه نکرد و کشته شد و به سوی بهشت رفت. شما سعی کنید با خلوص نیّت به دستوراتی که داده شده است و تعهداتی که کرده‌اید رفتار کنید. انسان در مقابل انسان دیگری تعهد که کرد باید انجام دهد. به طریق اولی وقتی در مقابل خداوند تعهدی کرد و وظایفی را به گردن گرفت باید انجام بدهد. اما اگر در اثر شرایطی تاکنون مجبور شده‌اید که تخطّی بکنید، از شفقت خداوند، از رحم او، از عفو او نا امید نشوید. به نیّت توبه از گذشته غسلی بکنید و استغفار را چندین مرتبه تکرار کنید. بعد از این مرتباً به یاد خدا باشید. ان شاءالله بعد از این، ذکرتان باز مثل سابق اثر خواهد کرد. والسّلام.

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۲۷.

۲. مفتاح السعادة فی شرح النهج البلاغة، سید محمد تقی نقوی قاینی خراسانی، تهران، مکتبه المصطفوی، ج ۲، ص ۳۶.

۳. سوره فجر، آیه‌های ۲-۱.

۴. بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۱۸۷.

۵. سوره زخرف، آیه ۲۳.

۶. الکافی، کلینی، دارالکتب اسلامیة، تهران، ۱۳۶۵ ش، ج ۱، ص ۵۸.

۷. سوره نحل، آیه ۱۰۶.

۲۷ رجب ۱۴۱۸

۷ آذر ۱۳۷۶

برادر مکرّم، نامه‌ی شما رسید. سوّالات شما بعضی مربوط به اموری است که من یا نمی‌دانم یا بسیار کم می‌دانم و لذا باید از متخصص آن بپرسید. کسی که مجذوب است در آن لحظه اراده‌ی خاص و شعور خاصی ندارد که تکلیفی بر او بار باشد. البته بعداً که متوجّه شد و به حال عادی باز آمد، بهتر آن است که اگر عبادتی از او سلب شده است آن را جبران کند. حالات انسان‌ها مختلف است. بر بعضی حالت "کثرت" غلبه دارد و بر بعضی حالت "وحدت". ولی حد اعتدال آن است که هر دو را داشته باشد و آن حالت محمدی ﷺ است؛ که حضرت هم به زندگی دنیا می‌رسید و بهترین رهبر و بهترین رئیس حکومت در دنیا بود، و از لحاظ تربیت معنوی و پیامبری هم بالاترین تعلیمات تربیتی و تربیت افراد را داشت و در مدّت کوتاهی اسلام همه جا را گرفت. از طرف دیگر از لحاظ تربیتی بزرگانی مانند: سلمان، ابوذر، عمّار، مقداد و در رأس همه‌ی آنها علی ﷺ را پرورش داد و به جامعه‌ی مسلمین تقدیم کرد. در حالتی که مجذوب صرف کسی است که به هیچ وجه توجّه و اراده‌ی خاصی ندارد؛ مانند کسی است که در حال بیهوشی و اغما قرار دارد که در این صورت بر او تکلیفی نیست و اصلاً گویی در این دنیا وجود ندارد، تا حالت عیسوی یا موسوی یا محمدی بر او مصداق کند. اما به هوش که آمد، به حال عادی که برگشت، در آن صورت در یکی از آن سه طریقی است که گفته شد.

فرق مراقبه و تفکر که گفتید؛ مراقبه لغتاً به معنی مراقب بودن و کمین کردن است. به این معنی که جنید بغدادی گفت: من مراقبه را از یک گربه آموختم، که وقتی می‌خواست شکار کند چنان تمام حواسش متوجّه شکار و کمین بود که هیچ چیز را نمی‌دید. مراقبه عبارت از آن است که تمام وجود را از دست و چشم و گوش و هوش و همه چیز را در

لحظه‌ی خاصی متوجه یار کرده و به ذکر و فکر توجه داشته باشیم. اما تفکر از لحاظ لغوی - به معنی‌ای که ما متداولاً می‌گوییم - استدلال کردن، فکر کردن، نتیجه‌گیری کردن است. ولی فکر - و نه تفکر - به معنای درویشی، جزئی است از دستوراتی که داده شده است؛ که عبارت است از: ذکر و فکر. توجه به مجموعه‌ی این دو - یعنی به ذکر و فکر - در لحظه‌ی خاصی، با آن شرایطی که گفته شد، اصطلاحاً مراقبه گفته می‌شود.

مسأله‌ی اطوار سبعه و این تقسیم‌بندی‌هایی که شده است، اینها تمام به اصطلاح قراردادی است. ممکن است کسی درجات دیگری را قائل شود؛ مانند اینکه مقامات را بعضی‌ها هفت و بعضی‌ها چهل می‌گویند، حتی هزار هم گفته‌اند. قلب، یکی از آن اطوار سبعه است که پس از صدر است. اینها درجاتی است که در حال صعود برای انسان دست می‌دهد ولی هیچ یک از این مراحل که می‌گویند، پرده‌ی خاصی یا رمز مشخصی ندارد که یک قوم از این طرف یا آن طرف تفاوت داشته باشد، بلکه همه‌ی اینها به هم متصل است؛ و به هیچ وجه نمی‌توان بین اینها تشخیص جدایی داد و بلکه بسیاری اوقات بسیاری از این اطوار سبعه، در لحظه‌ی واحدی وجود دارند.

منظور از حرکت جوهری که پرسیده‌اید، مربوط به حکمت است و به من ارتباط زیادی ندارد و بهتر است به کتب ملاصدرا مراجعه کنید. همچنین رساله‌ای مرحوم حضرت رضاعلی‌شاه راجع به حرکت جوهری نوشته‌اند که اگر پیدا کردید خوب است مطالعه کنید. بطور کلی و خلاصه، بسیاری از حکما معتقد بودند که به هیچ وجه جوهر یک چیز عوض نمی‌شود ولی تمام أعراض عوض می‌شوند. به مقوله‌ی جوهر و نه مقوله‌ی عرض، مقولات عشر می‌گویند. حکما معتقد بودند که هیچ جوهر عوض نمی‌شود، ولی ملاصدرا اول بار بیان کرد که جوهر هم تغییر می‌یابد. این تغییر جوهر یا حرکت جوهری مانند این است که امروز اتم را می‌شکافند و از لحاظ تئوری و نظری با شکافتن اتم امکان دارد که از مس، طلا به وجود آورند، یعنی الکترون‌های اتم را زیادتر کنند تا تبدیل به وجود دیگری شود. اگر توضیحات بیشتری می‌خواهید باید به متخصصین مراجعه کنید.

اما علم حروف که گفته‌اید، بسیاری از قدما معتقد بودند که خود حروف معنایی و خواصی دارند. در این رشته کسانی که شاید اول در عرفان بوده باشند ولی منحرف شدند، فرقه‌ای به نام حروفیه را به وجود آوردند که نسیمی شاعر مشهور و فضل‌الله استرآبادی از بزرگان آن بودند که اعتقاد داشتند هر یک از حروف آثار و خواصی دارد. مسأله خیلی مفصل است اگر می‌خواهید می‌توانید مراجعه کنید به *لغت‌نامه‌ی دهخدا* درباره‌ی «فضل‌الله استرآبادی» در مبحث «نسیمیّه» و همچنین به کتاب *نفائس الفنون*.

اما در مورد علم ضرورت و علم موازنت نفهمیدم منظور شما چیست و از این جهت اطلاعی ندارم. والسلام.

۲۹ رجب ۱۴۱۸

۹ آذر ۱۳۷۶

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. به احترام اجازاتی که اسلاف من به من داده‌اند، آن اجازات را به جای خود باقی گذاشته و همه‌ی فقرا هم به اعتبار آن اجازه باید به صاحب اجازه احترام بگذارند که خوشبختانه شما این نکته را رعایت می‌کنید.

اما از بعضی فقرا و کارهای خطایی که احياناً می‌کنند نوشته بودید. متأسفانه این‌طور اعمال موجب می‌شود که دیگران بدبین شوند، ولی حق ندارند بر این اساس قضاوت نادرست کنند مگر زمان پیغمبر، همه‌ی آنهايي که نزد پیغمبر بیعت کردند به همان خوبی باقی ماندند؟ دیدیم که بعد از فوت پیغمبر فقط سه نفر یا پنج نفر - و تا هفده نفر هم - گفته‌اند که بر اسلام واقعی باقی ماندند. زمان علی علیه السلام آنهايي که بیعت کردند حتی عبید الله بن عباس رفت به معاویه پیوست. زیاد بن عبید هم بعداً به معاویه پیوست. اینها به علی ربطی ندارد و به او لطمه نمی‌زند. همین اشخاص که این خطاها را می‌کنند چه بسا اگر درویش نبودند صد برابر آنچه تاکنون خطا کرده‌اند خطا می‌کردند. درویشی توانسته است مقداری از آن خطاها را جلوگیری کند. مابقی به عهده‌ی خودشان است. چه می‌شود کرد؟

و اما چون امکان آمدن به ارومیه برای خود من نبود، آقای... که یک آذری‌نشین بودند مأمور کردم؛ برای اینکه راحت‌تر بتوانند صحبت کنند. فعلاً هم به همان طریقی که ایشان دستور داده‌اند انجام خواهد شد، تا احياناً اگر ضرورت پیدا کرد تغییری در آن داده شود.

برای برگزاری مجالس شب جمعه یا هر مجلس دیگری بایستی تمام ورثه راضی باشند و این قضیه ربطی به زمان رحلت امام حسن مجتبی و داستان... ندارد. باید در جایی

که مجلس برگزار می‌شود تمام وراث راضی باشند؛ حال از روی اعتقاد یا به هر جهت دیگری. اما اگر یکی از ورثه، حتی به جهت روانی هم راضی نباشد، تا وقتی که این رضایت نیست مجلس نباید باشد. خود ورثه با هم توافق کنند منزل را در اختیار وارثی بگذارند که رضایت دارد، تا مجلس دو مرتبه به همان جا برگردد.

امیدوارم که توفیق پیدا کنم بتوانم سفرهایی به همه‌ی اماکن ایران انجام دهم، که در آن صورت خودم رأساً آنجا را خواهم دید. ضمناً نمی‌دانم آیا شهر... به شما نزدیک است یا دور. اگر نزدیک است و برای شما امکان دارد لطفاً تحقیقی کرده و به من اطلاع بدهید که خانواده‌ای به نام... در آن شهر سکونت دارند و گویا وضع مالی‌شان خوب نیست. به زندگی این خانواده توجهی بکنید و پیشنهاد کنید - البته در حدی که در امکان ما باشد - شاید بتوانیم به آنها کمک کنیم. ان شاء الله خداوند اجر به شما بدهد. والسلام.

پیام به فقرا قبل از سفر به خارج

بسم الله الرحمن الرحيم

برادران و خواهران مکرم. بعد از رحلت حضرت آقای محبوب علیشاه — اعلی الله مقامه الشریف — که خدمت فقرا به حقیر محوّل گردید، علاقه داشتم در فرصت‌های مناسب به شهرستان‌های کشور سفر نمایم و اخوان را یک به یک دیدار کنم. قسمتی از این نیت انجام شد و بعضاً مسافرت‌هایی صورت گرفت و بقیه نیز به بعد موکول گردید. البته علاقه‌مندی به زیارت برادران خارج از کشور هم اشتداد داشت و آن برادران هم در مکالمات و مکاتبات اظهار علاقه می‌کردند که برای ملاقات آنها به خارج کشور هم مسافرت نمایم؛ لکن به علت کثرت گرفتاری، اجابت دعوت آنها به تعویق افتاد. و با وجودی که قرار گذاشته بودم در مرداد ماه امسال به خارج از کشور برای دیدار برادران بروم، مع‌ذلک در آن موعد توفیق حاصل نشد و مرتباً انجام این وعده به تأخیر می‌افتد. اکنون خداوند قسمت فرمود که بتوانم به وعده‌ی خود وفا کرده و دعوت آن برادران را اجابت کنم و با تأییدات خداوند منان، چند روزی در خدمت آن برادران باشم. لذا لازم دانستم شما برادران مقیم وطن را هم در جریان مسافرت بگذارم و با فرد فرد شما خداحافظی کرده و از همگی التماس دعا نموده، دعای خیر طلب کنم.

ضرورتاً توصیه بزرگان سلف را در این موقع تکرار می‌کنم که فرموده‌اند: فقر و درویشی امری معنوی است جهت اصلاح نفس و تصفیه‌ی روح و لازمه‌ی آن تقید و همت در انجام تکالیف شرعی و سعی و کوشش در عبادت و طاعت و خدمت به خلق است. موظفیم خلاصه‌ی دستورات را که در این سه جمله درج شده است مدّ نظر داشته: با خداوند به بندگی، با عموم به شفقت و خیرخواهی و با برادران به خدمت و کوچکی باشیم و در هر حال رضای حق را منظور داشته، به علمای اعلام احترام گذاریم و تکالیف شرعی را موبه‌مو

انجام دهیم و از قوانین مملکت تبعیت نماییم. شرح مفصل اینها در پندصالح، در دستورات عمل‌های حضرت رضاعلیشاه و حضرت محبوبعلیشاه - اعلی الله مقامهما الشریف - و توضیحاتی که طی سه نوشته داده‌ام مندرج است.

همه‌ی ما در آرزوی استقرار نظامی متکی بر دستورات اسلام بودیم تا جامعه‌ی ما به نحوی باشد که در زمان پیغمبر اکرم و علی مرتضی - صلوات الله و سلامه علیهما - اداره می‌شد و در راه تحقق این هدف و آرزو کوشیدیم. البته چنان نعمتی را به آسانی نمی‌بخشد و چنان شربت گوارایی بدون شرنگ زمانه به دست نمی‌آید. هر که در آرزوی گل است خار آن را تحمل می‌کند و نیش آن را نیز به هوای بوی خوش و نقش زیبای گل می‌پذیرد. دشمنان دانای حسود و دوستان ناآگاه و متعصب، مسلماً حصول این نعمت را به تعویق می‌اندازند. از دشمن باید احتراز کرد و حسد او را تحریک ننمود. دوستان ناآگاه را باید با مهربانی و فروتنی و رفتار نیک آگاه ساخت. همه‌ی ما موظفیم تکالیف شرعی را در همه‌ی زمینه‌های فردی، اجتماعی، اخلاقی، خانوادگی به حدّ اعلای انجام دهیم. قوانین را که بیان اراده‌ی اکثریت جامعه‌ی اسلامی است رعایت کنیم و ناملایمی را که احیاناً از این طریق وارد می‌شود به احترام اراده‌ی اکثریت جامعه تحمل نماییم. سعی کنیم آهن باشیم تا ضربات پتک فقط ذرات کم تحمل را خارج ساخته، ما را مستحکم‌تر سازد و کلوخ نباشیم که ضربه ببینیم. باید سعی کنیم شایسته‌ی عنوان مقدّس شیعه‌ی علی علیه السلام باشیم و خود را لایق رکاب ظفر انتساب حجّة بن الحسن علیه السلام، مهدی موعود و منتظر، سازیم. همه‌ی شما را به خدا می‌سپارم و مجدداً التماس دعا دارم. و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

دکتر نورعلی تابنده - مجذوبعلیشاه

۱۲ شعبان ۱۴۱۸

۲۲ آذر ۱۳۷۶

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. اگر در موقع مطالعه‌ی مطلبی فقط به همان زمان بپردازید، دچار اشتباه می‌شوید. آناتی است که به هم متصل است و گذشته در آینده اثر می‌کند. بنابراین اگر زمان فتحعلیشاه را که آن همه آدم‌کشی کرد، آن همه جنگ‌هایی که به نام جهاد به راه انداخت و هفده شهر ایران را به روسیه بخشید و چقدر انسان‌ها کشته شدند - در زمان او حضرت معصوم‌علی‌شاه، حضرت نورعلی‌شاه، حضرت مظفرعلی‌شاه، همه یا شهید یا مسموم شدند - مقایسه کنید با زمان محمدشاه و عُرف آن زمان، می‌بینید که عُرف آن زمان - که مردم هم می‌پذیرفتند - این بود که شاه هر کار که بخواهد می‌کند، ولی جلوی چنین شاهی را گرفتن، تا حدّی که میسر باشد، به حال مملکت مفید است. اما خلاف آنچه نوشته‌اید هرگز ولیّ وقت، به پادشاه مستبد دست ارادت نداد بلکه محمدشاه بود که دست ارادت به حضرت مستعلی‌شاه و حضرت رحمتعلی‌شاه داد. اگر به اعلامیه‌ی اخیری که نوشته بودم توجه کنید، می‌بینید داستانی را راجع به محمدشاه و مجلس نیازی که در زمان حضرت مستعلی‌شاه تشکیل شد ذکر کرده بودم. در آن مجلس نیاز، یکی از فقرای بسیار با ارزش و بلندقدر مشهور به گدا علی، پهلوی دست حضرت مستعلی‌شاه جای داشت و خود محمدشاه در ذیل مجلس. محمدشاه که این وضع را دید این شعر را خواند:

بنازم به بزم محبت که آنجا گدایی و شاهی مقابل نشینند

حضرت مستعلی‌شاه ناراحت شدند و گفتند: «در اینجا هم تو خود را شاه می‌بینی» و او را از مجلس بیرون کردند. تواریخی که اکنون نوشته‌اند متأسفانه غالباً غلط است؛ یا به این طرف افتاده‌اند یا به آن طرف. یک نفر را به عرش می‌رسانند و یک نفر را به فرش. مثلاً راجع به حاج میرزا آغاسی بسیار کوتاهی شده است و بعضی از مورخین جدید اخیراً که دقت

فراوانی کرده‌اند، راجع به او و راجع به امیرکبیر، مطالب جالب توجهی نوشته‌اند. به هر جهت محمدشاه اگر هم مستبد بود، حضرت رحمتعلیشاه به او به عنوان یک درویش تسلیم گفتند نه به عنوان شاه و بعد هم به همراهی آمدند چون پدر او مرده بود و پدر یا جد انسان ارزش دارد. به یاد بیاورید که حضرت صادق علیه السلام را خلیفه‌ی وقت مکرر احضار کرد و آن حضرت در حضور او می‌گفتند: **السلام علیک یا امیرالمؤمنین** و گاهی هم برای اینکه خلیفه نسبت خود را نشان دهد خطاب به حضرت **یا بن عم** می‌گفت. حضرت عسکری و به نظر حضرت امام علی‌النقی را خلیفه وادار می‌کرد که جلوی اسب او را بگیرند و پیاده در رکاب او حرکت کنند. قطب وقت در اوضاع خاص اجتماعی، برای حفظ جان فقرا، در بسیاری اوقات ناچار گذشت‌هایی می‌کند. با مقایسه فشارهایی که در زمان فتحعلیشاه به فقرا می‌آمد — که اگر کتاب *طرائق الحقائق* را دارید مطالعه کنید متوجه آن می‌شوید — در زمان محمدشاه آن آرامش و امنیتی که فقرا داشتند حاصل فداکاری‌ای بود که حضرت رحمتعلیشاه کردند.

در مورد لقب نایب‌الصدر هم به *طرائق الحقائق* و شرح آن مراجعه کنید. در اثر این **سِمَت**، بسیاری از دشمنانی که قبلاً درویشان را تکفیر کرده بودند و حتی حضرت مستعلیشاه را ناراحت می‌نمودند، کوتاه آمدند و از آزار و اذیت فقرا دست برداشتند. بنابراین اگر این فشار را در نظر بگیرید می‌بینید که: «هر چه آن خسرو کند شیرین بُود.» منتها ممکن است ما در ضمن خواندن تاریخ یا تواریخی که به جنبه‌های دیگر توجه ندارند فقط جنبه تلخی را ببینیم، ولی شیرینی که در آن زمان در اثر این امر حاصل شد نبینیم.

به هر تقدیر از اینکه با دقت مطالعه می‌کنید خوشوقت شدم. هر وقت اشکالاتی از این قبیل داشتید مسلماً پرسید. و اما اینکه نوشته‌اید پادشاه مستبد که از او بر خلق خدا جز جور و ستم چیز دیگری صادر نشده است، این‌طور نگویید. برای اینکه از او غیر از جور و ستم کارهای دیگری نیز صادر شده است. خوب و بدش با هم مخلوط است. ما باید به کار خوب، خوب بگوییم و به کار بد، بد. ما نباید به شخص توجه کنیم. فرض نکنید که فلان شخص بد است و جز کار بد نکرده و هر کاری که بکند بد است. یا فلان شخص خوب

است و هر کاری که بکند خوب است و جز خوبی از او صادر نمی‌شود. علی علیه السلام فرمود:
کارها را نگاه کنید و درباره‌شان داوری کنید و از روی آن مردم را بشناسید، نه اینکه مردم
را در نظر بگیرید و از روی آنها کارها را بشناسید. والسلام.

۱۷ شعبان ۱۴۱۸

۲۷ آذر ۱۳۷۶

با عرض سلام. در صدر نامه نوشته‌اید که چندی پیش نامه‌ای برای شما نوشته‌ام ولی هنوز جواب آن به دست من نرسیده است، ولی در ذیل نامه نوشته‌اید: بسیار از جواب نامه‌ی قبلی شما ممنونم. من چندین نامه به این نام - شاید به همین دلیل خانم یا آقای آن معلوم نبود - در دفتر ثبت کرده‌ام، بنابراین وقتی نامه‌ای می‌نویسید صریحاً نام و نام خانوادگی خود و آدرس خود را بنویسید.

در مورد بیعت کردن که پرسیده‌اید، هر بشری می‌تواند بیعت کند، به شرط اینکه طرف بیعت - بیعت‌گیر - هم بیعت او را قبول کند. همچنین بیعت را به پیوند درخت تشبیه کرده‌اند. وقتی درخت‌هایی از نوع هم باشند و تجانس داشته باشند پیوند می‌گیرد. دیده‌اید که در درختان میوه هر کدام پیوند خاصی دارند. اما هرگز درخت بید را به درخت سیب پیوند نمی‌توان زد. ولی همه‌ی انسان‌ها چون در انسانیت مشترکند، اصل بر آن است که می‌توانند بیعت کنند. بیعت هم به مصداق آیه‌ی: **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ^۱** و آیه خطاب به پیغمبر: **إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ^۲** بوده که بیعت از زمان آدم تا زمان خاتم‌الادامه پیدا می‌کند.

عمده در بیعت، انجام تعهداتی است که شخص به گردن می‌گیرد و اما استناد به فیلم‌ها یا کتاب‌هایی که معلوم نیست چه کسانی نوشته‌اند، صحیح نیست و به آنها نمی‌توان اتکا کرد. بیعت باید با کسی باشد که بیعت با او در واقع بیعت با امام، با پیغمبر و با خداوند است؛ یعنی این رشته‌ی اجازه به او رسیده باشد. و اما بیعتی که با علی علیه السلام - به قول شما در سریال امام علی - می‌کنند، آن بیعت در واقع تسلیم به حکومت علی است، نه تسلیم به معنویت علی یا ولایت علی. آن بیعت امروز به منزله‌ی قبول تابعیت است. دولت‌ها در مورد

کسانی که تقاضای تابعیت می‌کنند، بررسی می‌کنند و اگر اجازه دادند، او را به تابعیت در می‌آورند. این بیعت که به منزله‌ی تابعیت است غیر از بیعتی است که با خداوند می‌شود و شخص تعهداتی را به گردن می‌گیرد.

اما اینکه نوشته‌اید انسان خوب، صفاتی را که در قرآن نوشته شده باید داشته باشد، لغت «خوب» لغتی است که مطلق نمی‌تواند باشد؛ یعنی هر خوبی، خوب‌تر از آن وجود دارد. بنابراین، باید کوشید که انسان خوب‌تر بشود، از گذشته‌ی خود اظهار ندامت کند و سعی کند خوب‌تر از آنچه بود بشود. به این معنی که از درگاه خداوند مأیوس نباشد و خود را یکسره بد خیال نکند. همین قدر که خداوند او را آفریده است، خیر و خوبی دارد و آن عبارت از آن است که مصنوع خداوند است.

منظور از رستگار شدن و عاقبت به خیری این است که انسان برای بعد از این جهان، بعد از این زندگی خودش، خیر و خوشی فراهم کرده باشد و در آن زندگی ابدی آرام باشد. و این عمل میسر نیست جز با قبول دستورهایی که پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام داده‌اند و سپس بیعت؛ یعنی تعهد به انجام این امور.

اما اصحاب یمین و مقربین که گفته‌اید، در قرآن می‌فرماید: **وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً^۳**، شما سه گروه هستید. آنهایی که سبقت در عبادت، سبقت در بندگی خدا می‌کنند آنها مقربند. بعد توضیح می‌دهد اینها مقام بالاتری دارند؛ مابقی اصحاب یمین هستند، اصحاب یمین یعنی آنهایی که به اصطلاح قرآن، نامه‌ی عملشان را به دست راستشان می‌دهند. آنها کسانی هستند که در حدود امکان و استطاعت خود قدم برداشته و دستورات خود را انجام داده‌اند، ولی به درجه مقربین نمی‌رسند. یک درجه‌ی پایین‌تری دارند. مابقی اصحاب المشئمه‌اند. **أَصْحَابُ الْمَشْئِمَةِ^۴** آنهایی هستند که هیچ عمل خوبی ندارند و از اوّل باید مجازات شوند. این تقسیم‌بندی در قرآن آمده است.

پشیمانی قلبی مرحله‌ی اول توبه است؛ یعنی شخص توجه می‌کند که کار بدی کرده است. بعد از این توجه، به خداوند می‌نالد و استغفار می‌کند و از خداوند طلب بخشش

می‌کند - که این توبه است - و به دنبال آن تصمیم می‌گیرد که بعد از این دیگر چنین کاری را انجام ندهد؛ که اصطلاحاً انابه می‌گویند. توبه و انابه هم عملاً با هم است. خداوند قول داده است که هر وقت از صمیم قلب توبه کردید، خداوند می‌بخشد. توبه‌ی نصح که در قرآن آمده است یعنی توبه‌ای که تصمیم بگیرد که دیگر برگشت به گناه نکند و این تصمیم خود را بتواند عملی کند. این توبه، توبه‌ی نصح نامیده می‌شود. ولی معذک ضعف نفس انسان‌ها و وسوس شیطانی موجب می‌شود که با وجود اینکه تصمیم گرفته‌اند دیگر این گناه را انجام ندهند، معذک تسلیم وسوسه‌ی شیطانی شده و خلاف انجام می‌دهند، ولی باز هم اگر همان حالت پشیمانی و توبه پیش بیاید - ولی از صمیم قلب، نه با زبان که توبه به زبان نیست - اگر از صمیم قلب پیش آید، خداوند باز هم آن گناه را می‌بخشد. به قول سعدی که در مقدمه‌ی گلستان می‌گوید: خداوند فرموده است که بنده‌ی من، مرا صدا می‌زند. او گناه کرده حال توبه می‌کند. باز هم گناه کرده و توبه می‌کند. من شرم دارم که بنده‌ی من صدا زند و من جواب ندهم. آن وقت می‌گوید:

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده است و او شرمسار^۵
یا این معنا را شاعر دیگری می‌گوید که:

این درگه ما درگه نومیدی نیست صد بار اگر توبه شکستی بازاً
بخشیده شدن گناه از نظر خداوند، به این معنی است که از سابقه‌ی عمل او پاک می‌شود و در روز مجازات برای آن کار مجازات نمی‌بیند؛ ولی توجه داشته باشید که آثار تبعی یک امر را نمی‌توان از بین برد. مثلاً می‌دانید که خودکشی جرم است، گناه دارد؛ یعنی کسی که از ناراحتی خودکشی می‌کند نه در دنیا راحتی داشته است و نه در آخرت. اما اگر کسی ندانسته لیوان سم را به خیال اینکه شربت سکنجبین است سر کشید، بعد که متوجه شد به درگاه خداوند نالید که خدایا من را ببخش من نفهمیدم، خداوند او را می‌بخشد و این را به عنوان گناه تلقی نمی‌کند؛ اما سم، اثر خودش را انجام خواهد داد. آثار طبیعی که بر گناه است، آن آثار به جا می‌ماند و آن تبعات خود به منزله‌ی مجازات است.

هرگز در صدد اینکه بفهمید انسان خوبی هستید یا نه، نباشید. چون هر چه هم خوب باشید، از آن خوب‌تر وجود دارد. از طرفی وقتی خود را خوب خیال کردید یک غروری، کبری احياناً به شما دست می‌دهد و شما را از خیلی چیزها، ثواب‌ها، دور می‌کند، که خود این کبر و غرور، بدترین گناهان است. بنابراین سعی کنید که همیشه خوب‌تر باشید؛ نه اینکه بدانید خوب هستید یا نه. بلکه همه‌ی انسان‌ها خوب هستند.

امّت پیغمبر کسانی هستند که به توحید و معاد و نبوّت اعتقاد داشته باشند و اگر به امامت و عقل هم اعتقاد داشتند شیعه تلقی می‌شوند، امّا همه‌ی امّت محمّد بخشیده نیستند. امّت به معنای پیرو در همین حدّ است. امّا امّت واقعی پیغمبر کسانی هستند که همه‌ی دستورات او را انجام بدهند. شما کوشش کنید به دستورات الهی رفتار کنید، به هر اندازه که موفق شوید خداوند از شما رضایت حاصل می‌کند.

امّا مرحله‌ی ”رضا“ که می‌فرمایید «من» از خداوند راضی باشم، تا وقتی «من» می‌گویید زیاد امید به رضایت نیست. شما باید بندگی خداوند کنید و اگر تکامل پیدا کردید، به مرحله‌ای برسید که به رضای خداوند راضی باشید، یعنی هر وقت هر امری پیش آمد آن را از ناحیه‌ی خدا بدانید و به آن رضا بدهید. در این صورت مقام ”رضا“ است. مقام ”رضا“ در سیر و سلوک عرفانی بالاترین مقام است.

کتاب‌های عرفانی که در دسترس هست، بیشتر بخوانید، تا این مسائل برای شما

روشن‌تر بشود. والسلام.

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

۲. سوره فتح، آیه ۱۰.

۳. سوره واقعه، آیه ۷.

۴. سوره واقعه، آیه ۹.

۵. کلیات سعدی، گلستان، ص ۲.

۹ رمضان ۱۴۱۸

۱۸ دی ۱۳۷۶

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. از غیرتی که در مورد درویشی بکار برده‌اید خرسند شدم. رحمتِ الله و غضبِ الله هر دو نزد خداوند مآجور است، ولی باید توجه داشت که از این کتاب‌ها از قرن‌ها پیش مرتباً نوشته شده است بدون اینکه به عنوان پاسخ آنها باشد. باید در کتب دیگر و نوشته‌های دیگر، مطالب را روشن کرد. مثلی است که می‌گویند جواب ابله‌هان خاموشی است. بنابراین از روی ترس نیست، ترس از چه کسی؟ فقط از این جهت است که مصلحت نیست جواب این‌گونه افراد را داد. برای اینکه خود دشمنان می‌خواهند این مسأله به مباحثه و جر و بحث بکشد. یک جوابی داده شود، او باز جوابی بدهد و باز جواب دیگر و این مسأله به همین طریق همیشه روشن باشد. ولی به محض اینکه جواب او را با سکوت دادیم، خودبه‌خود از این شدت و حدت می‌افتد. آنهایی که معتقدند، اگر بخوانند می‌دانند که بیشتر حرف‌هایشان دروغ بود. سایرین هم که بخوانند، غالباً در صدد تحقیق برمی‌آیند و چون امکان دسترسی به مجالس فقرا برای همه فراهم است در یک جلسه که آمدند و نادرستی حرف‌های نویسنده را درک کردند، حرف‌های او را باور نمی‌کنند و این مسأله که جواب ابله‌هان خاموشی است، در اینجا بسیار صحیح بوده و مصداق پیدا می‌کند. من هم اگر روزگاری فعالیت اجتماعی می‌کردم امروز به مناسبت مسؤولیت فقری که پیدا کردم و برای احتراز از هر گونه انحرافی در عالم فقر، به هیچ وجه دخالت در مسائل اجتماعی و سیاسی نمی‌کنم و در اعلامیه‌ی خودم نوشتم که درویشان آزادند که فعالیت اجتماعی به هر نحوی می‌خواهند انجام دهند - البته با خلوص نیت - ولی درویشی در سیاست دخالت نمی‌کند. اینکه نوشته‌اید، اگر یادگار و سابقه‌ای از آن دوران دارم همین است که دقت کردم و دیدم جواب این‌گونه کتاب‌ها و چنین نوشته‌هایی را نباید داد. برای اینکه جواب دادن بیشتر به

ضرر است. نویسنده‌ی اینگونه کتاب‌ها می‌خواهد خود را مطرح کند و این موضوع را به جر و بحث بکشاند و خود را بزرگ کند. بنابه مصداق **تُخَالِفُ تُعْرِفُ**، می‌خواهد با مخالفت برای خود شخصیتی ایجاد کند و بنابراین هر چه در مقابل او گفته شود بر شخصیت او افزوده می‌گردد، بنابراین به نظر من مصلحت نیست. اما درویش‌ها هم که گفته‌اند، به این صورت نیست که اگر یک سیلی به صورت آنها بزنند زود بگویند حق با من است بلکه بسیاری ایام دیده شده است که چکش زدن به آهن - همان‌طور که در بیانیه‌ی خود نوشته‌ام - آهن را محکم‌تر می‌کند و من توصیه می‌کنم به همه‌ی دوستان که آهن باشند که در مقابل چکش محکم‌تر شوند. آهن از چکش محکم‌تر می‌شود ولی کلوخ متلاشی می‌شود. والسلام.

۱۴ ذی القعدة ۱۴۱۸

۲۲ اسفند ۱۳۷۶

با عرض سلام. نامه‌ی شما و ضمائم آن رسید. از خداوند توفیق شما را خواهانم. خداوند متأسفانه در اثر خطاهایی که همه‌ی ما کرده‌ایم، کم و بیش یک بلای همگانی فرستاده است که قسمت اعظم آن همان حالت سیاهی دل و حالت قبضی است که در همه وجود داد که جز نالیدن به درگاه خداوند چاره‌ای نیست. در اخبار هم از ائمه علیهم‌السلام وارد است که اگر دیدید حالت قبضی ناگهان به شما دست داده و نتوانستید رفع کنید، از آن جهت است که در دلتان نسبت به برادر مؤمن ناراحتی دارید. پس آن را مرتفع کنید و در صدد رفع گرفتاری برادران باشید. ولی مهم‌تر از همه‌ی اینها اینکه همیشه باید توجّه به ذکر و فکر کنیم و تسلیم امر خدا و مقدر الهی باشیم. ما همان طوری که اراده‌ی فعلی را نداشته‌ایم که با اراده به دنیا بیاییم، به همان طریق هم حق نداریم اراده‌ی رفتن بکنیم و چه بسا این درخواست از خدا کفران نعمت باشد. بنابراین از درگاه خداوند بخواهید که تمام گرفتاری‌ها - ان شاء الله - از شما و دیگران مرتفع گردد. این حالت قبض که هست عمومی است و مربوط به شخص خاصی نیست. چه بسا کسانی که هیچ خطایی هم نکرده‌اند و به این حالت دچار می‌شوند. آیه‌ی قرآن می‌فرماید: **وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً**، بپرهیزید از آن فتنه‌ای که وقتی بیاید تنها ظلمه را در بر نمی‌گیرد بلکه همه را در بر می‌گیرد. مثل فارسی است که آتش که گرفت، خشک و تر با هم می‌سوزد. همه از خداوند بخواهیم که ما را از چنین بلاهایی مصون بدارد. والسلام.

۱. سوره انفال، آیه ۲۵.

مروری بر مطالب جزوات قبل

جزوه اول، مطالب ۲۲ جلسه فقری

دلایل بقاء روح و تجرد نفس و عالم آخرت، آثار اعمال، غریزه‌ی مرگ، بازگشت روح به مبدأ، انتخاب راهنما: نصّ و اثر - ۱۳۸۶/۱۰/۱۳ - ص ۲ / غیبت، اتحاد جان‌های مؤمنین، روح و نفخه الهی، دوا و شفا - ۱۳۸۶/۱۰/۱۹ - ص ۵ / تعبیرات مختلف لغات عرفانی، نماز حقیقی - ۱۳۸۶/۱۰/۲۰ - ص ۹ / دلائل نیاز به راهنما؛ نصّ و اثر، مرشد پیامبر، خضر و موسی، هبوط آدم - ۱۳۸۶/۱۰/۲۰ - ص ۱۱ / عبرت از داستان‌ها، انجام وظایف دینی، ذکر و فکر و تمرکز فکر، رفع مشکلات زندگی و وظایف خانم‌ها - ۱۳۸۶/۱۰/۲۱ - ص ۱۴ / رحمت الهی، تعصّب، غیرت شیعیان، حکمت و نحوه‌ی عزاداری - ۱۳۸۶/۱۰/۲۲ - ص ۱۶ / عشق و اطاعت الهی، داستان حضرت ابراهیم علیه السلام و حجرین عدی، مراجعه به طبیب - ۱۳۸۶/۱۰/۲۳ - ص ۱۸ / خواب و رؤیا، روح و جسم، محدود بودن حواس، ادراک خداوند - ۱۳۸۶/۱۰/۲۶ - ص ۲۱ / حکمت عزاداری (تاسوعا و عاشورا)، ایمان (۱)، پایان‌بینی، عهد الست، بیعت - ۱۳۸۶/۱۰/۲۷ - ص ۲۴ / شرح وقایع عاشورا - ۱۳۸۶/۱۰/۲۹ - ص ۲۸ / پرسش کردن، مطالعه‌ی مفید و غیر مفید، عرفان یعنی شناخت حکمت و هدف قوانین، تقید به شریعت: شرط اول راه سلوک، بیعت: تعهد و وظیفه‌ای به گردن راهنما و شاگرد - ۱۳۸۶/۱۱/۳ - ص ۳۵ / عزاداری صحیح، فرق شهادت و خودکشی، حیات واقعی، عقیده و جهاد - ۱۳۸۶/۱۱/۴ - ص ۳۸ / ایمان (۲)، بیعت: تعهد در مقابل خداوند - ۱۳۸۶/۱۱/۴ - ص ۴۰ / شیخ مخفی؟!، حفظ ایمان و ترس از شیاطین جنّ و انس - ۱۳۸۶/۱۱/۵ - ص ۴۴ / اختلاف معنای لغات واحد در اقوام گوناگون، عدالت و معنای آن، توکل - ۱۳۸۶/۱۱/۵ - ص ۴۶ / روحانی و معنای آن، داستان پیامبر و همسرانش، شریعت و طریقت، تفاوت حالت‌های فقری در سالکین - ۱۳۸۶/۱۱/۶ - ص ۵۰ / شریعت و طریقت، احکام شریعت، حق مالکیت، تقدم زمانی شریعت بر طریقت - ۱۳۸۶/۱۱/۷ - ص ۵۳ / داستان خلقت آدم، گستره‌ی جهانی عرفان، دو جزء شیطانی و رحمانی در انسان - ۱۳۸۶/۱۱/۱۰ - ص ۵۷ / عشق و تعصّب، تغییر اسم و القاب - ۱۳۸۶/۱۱/۱۱ - ص ۶۱ / ذکر (۱)، مشتقات و معانی متعدد ذکر، اقسام ذکر: ذکر لسانی و ذکر قلبی، برتری ذکر قلبی بر ذکر لسانی، معانی صلاة - ۱۳۸۶/۱۱/۱۱ - ص ۶۳ / صبردر برابر زحمت، تحمل سختی‌ها، توکل، اهمیت دیدار مومنین و شرکت در مجالس فقری - ۱۳۸۶/۱۱/۱۲ - ص ۶۷ / قواعد طبیعت و مقدر خدا، چون و چرا در کار خدا، مراجعه به طبیب و مسؤولیت با طبیب - ۱۳۸۶/۱۱/۱۴ - ص ۶۹.

مروری بر مطالب جزوات قبل

جزوه دوم، مطالب ۳۷ جلد فقری

سواد در اسلام، سه خطی که مولوی خواند، شمس و مولوی - ۱۳۸۶/۱۱/۱۳ - ص ۵ / خلقت انسان در زحمت، احسن تقویم چیست؟ ایمان و عمل صالح - ۱۳۸۶/۱۱/۱۷ - ص ۷ / موسی و خضر، پاک شدن یکباره از خطاها، تجلیات خداوند، اتکا به خداوند - ۱۳۸۶/۱۱/۱۸ - ص ۹ / رضا و توکل؛ انسان، خلیفه و وکیل خداوند در روی زمین - ۱۳۸۶/۱۱/۱۹ - ص ۱۳ / حرکت و سکون در عرفان، در چه مرحله‌ای از سلوک هستیم؟ صعود و سقوط افراد و اقوام - ۱۳۸۶/۱۱/۲۰ - ص ۱۵ / رسالت پیامبر و نحوه‌ی تبلیغ، غدیر خم و جانشینی علی علیه السلام حضرت عیسی علیه السلام و جانشینی پطرس - ۱۳۸۶/۱۱/۲۰ - ص ۱۷ / ازدواج، روح پس از مرگ - ۱۳۸۶/۱۱/۲۱ - ص ۲۱ / سوّم صفر، سالروز فوت همسر مکرّمه ایشان، خاطراتی از ایام حبس، سکینه، ولایت دائمی است، وصیّت - ۱۳۸۶/۱۱/۲۲ - ص ۲۵ / مسیحیت و اسلام - ۱۳۸۶/۱۱/۲۴ - ص ۲۹ / لقاح مصنوعی - ۱۳۸۶/۱۱/۲۶ - ص ۳۱ / جنّ، مؤمنان از هیچ چیز جز خدا نمی‌ترسند - ۱۳۸۶/۱۱/۲۷ - ص ۳۳ / ارتباط روح انسان با روح کل جهان، تسلیم در سلوک، نیروهای رحمانی و شیطانی، ارتباط زبان و فکر - ۱۳۸۶/۱۱/۲۸ - ص ۳۶ / مرگ و مسأله‌ی خلقت انسان، ترس‌های بی‌جا - ۱۳۸۶/۱۲/۱ - ص ۴۰ / تذکرة الاولیاء، صحت و سقم داستان‌های آن، تشییع عطار، حالات مختلف سلّاک، اهل توحید، اهل معرفت، اهل محبت، اهل معاملات - ۱۳۸۶/۱۲/۳ - ص ۴۵ / علم هیئت و نجوم و عرفان در خیام، دانستن غیب - ۱۳۸۶/۱۲/۴ - ص ۴۹ / جمع آیات قرآن با هم، بخشش خداوند، حرمت شراب، نسخ و حکمت آن - ۱۳۸۶/۱۲/۴ - ص ۵۲ / بخشش خداوند - ۱۳۸۶/۱۲/۵ - ص ۵۵ / اربعین، کینه‌توزی ایرانیان؟! عزاداری حقیقی - ۱۳۸۶/۱۲/۸ - ص ۵۸ / محلّ نشستن در مجلس فقری - ۱۳۸۶/۱۲/۱۵ - ص ۶۱ / خلط مبحث، فرق میان وحدت وجود و وحدت موجود، بیان مقامات عرفا توسط ادبا؟ - ۱۳۸۶/۱۲/۱۶ - ص ۶۴ / نجوم، اثر کلام بزرگان دینی، اجتماع و اتفاق مؤمنین - ۱۳۸۶/۱۲/۱۹ - ص ۶۸ / توجّه به نکته‌ها و پیام‌های داستان‌ها، تغییر انسان‌ها زمینه‌ساز نزول رحمت الهی، اراده و مشیت الهی - ۱۳۸۶/۱۲/۲۲ - ص ۷۲ / تمثّل صورت امام، تعیین نماینده برای اخذ بیعت، علویت علی: اصل الحیة المائیة، اهمیت آب و عناصر اربعه - ۱۳۸۶/۱۲/۲۴ - ص ۷۵ / هیئت و نجوم، اعتقاد به اقوال منجمین، جنبه‌ی سمبولیک داستان‌های عرفانی - ۱۳۸۶/۱۲/۲۵ - ص ۷۷ / بهشت و جهنم، امانت و ودایع آن - ۱۳۸۶/۱۲/۲۶ - ص ۸۰ / تبریک سال نو، انجام دستورات شریعتی و طریقتی، وحدت و همدلی بین فقرا، فراخوان فقرا؟! وجود روح واحد در درویشی - ۱۳۸۷/۱/۱ - ص ۸۳ / تبریک عید، رفع اختلافات، عدم تشابه افراد - ۱۳۸۷/۱/۱ - ص ۸۵ / تاریخ تولد پیامبر، هفته وحدت، شیعه و سنی، بنیان مرصوص - ۱۳۸۷/۱/۲ - ص ۸۶ / معنای خیری که خداوند می‌دهد، خوف از ذلّت، عزّت

حقیقی - ۱۳۸۷/۱/۳ - ص ۸۹ / اجر و اثر نیت - ۱۳۸۷/۱/۳ - ص ۹۲ / تذکرة الاولیاء و تفاوت حالات و مراحل سلوک در آن، شاد کردن دل دیگران، انتظار - ۱۳۸۷/۱/۹ - ص ۹۴ / هر چیز به جای خویش نیکوست، طلب خیر از خداوند در هر امر و اتفاقی - ۱۳۸۷/۱/۱۰ - ص ۹۶ / قدر نعمت‌های الهی را بدانیم، جلوه صفات مختلف در هر یک از پیامبران و امامانش - ۱۳۸۷/۱/۱۰ - ص ۹۸ / سیزده به در، نحوست، فهم و سواد - ۱۳۸۷/۱/۱۱ - ص ۱۰۰ / عیدی دادن از روی علاقه، محبت به دیگری بواسطه تداعی معانی - ۱۳۸۷/۱/۱۷ - ص ۱۰۳ / اختلاف در لغات شیعه، صوفی و عارف و درویش، معنای صوفی در شعر حافظ، طی کردن پل صراط - ۱۳۸۷/۱/۱۸ - ص ۱۰۵ / دو کتاب درباره تصوّف در شوروی، نقش تصوّف در حفظ اسلام در شوروی، با تأمل خواندن یک کتاب، خاطراتی از یکی از فرزندان حضرت آقای سلطان‌علیشاه - ۱۳۸۷/۱/۲۴ - ص ۱۰۸.

مروری بر مطالب جزوات قبل
شرح رساله شریفه نذ صالح (قسمت اول)

شرح مقدمه - تلفیق دوره اول تاریخ‌های ۱۳۷۵/۱۲/۲۲، ۳۷۵/۱۲/۱۵، ۱۳۷۶/۱/۱۷، ۱۳۷۶/۱/۱۴، ۱۳۷۶/۱/۲۱، ۱۳۷۶/۱/۲۸ و ۱۳۷۶/۲/۴ و دوره دوم تاریخ‌های ۱۳۸۶/۸/۲۴ و ۱۳۸۶/۹/۱ - ص ۴.

شرح فکر و تحقیق - تلفیق دوره اول تاریخ ۱۳۷۶/۱۱/۲ و دوره دوم تاریخ‌های ۱۳۸۶/۹/۸ و ۱۳۸۶/۹/۱۵ - ص ۸۳.

شرح دلایل بقای روح و تجرد نفس و عالم آخرت - تلفیق دوره اول تاریخ‌های ۱۳۷۶/۲/۱۸، ۱۳۷۶/۲/۲۵، ۱۳۷۶/۳/۸ و ۱۳۷۶/۳/۱۵ و دوره دوم تاریخ‌های ۱۳۸۶/۹/۲۲، ۱۳۸۶/۹/۲۹، ۱۳۸۶/۱۰/۶، ۱۳۸۶/۱۰/۱۳ و ۱۳۸۶/۱۰/۲۰ - ص ۱۰۴.

خلاصه صفات مومنین - ص ۱۵۷.

مروری بر مطالب جزوات قبل

جزوه سوم، مطالب ۵۳ جلسه فقری

اخبار و احادیث دروغ و راه‌های ایجاد آنها، عصمت، خلقت آدم و عالم دیگر، تناسخ - ۱۳۸۶/۱۲/۲۱ - ص ۶ / درباره تذکرة الاولیاء عطار - ۱۳۸۶/۱۲/۲۳ - ص ۱۱ / جمع وحدت و کثرت در سلوک - ۱۳۸۶/۱۲/۲۵ - ص ۱۵ / میلاد مبارک رسول اکرم ﷺ و حضرت جعفر صادق (ع)، انحراف در دین اسلام - ۱۳۸۷/۱/۶ - ص ۱۷ / تبریک میلاد حضرت رسول اکرم ﷺ و حضرت جعفر صادق (ع) - ۱۳۸۷/۱/۶ - ص ۲۰ / اسراف، فرق درویش با طالب و غیر درویش - ۱۳۸۷/۱/۷ - ص ۲۱ / تعریف ساده‌ی درویشی، شارب - ۱۳۸۷/۱/۸ - ص ۲۴ / تغییر ساعت - ۱۳۸۷/۱/۹ - ص ۲۶ / جبر و اختیار، شیطان به عنوان ممتحن بزرگ و بندگان مخلص، خیر و شر - ۱۳۸۷/۱/۱۴ - ص ۲۷ / خانواده، زندگی فردی و اجتماعی جانداران، حفظ خانواده و اختلال در آن - ۱۳۸۷/۱/۱۶ - ص ۳۰ / عید گرفتن، پیشرفت بشر، دو عید در هر دم مؤمن - ۱۳۸۷/۱/۱۷ - ص ۳۴ / توجه در مجالس فقری، بشر اولیه و خوراک انسان، اسراف، چهل روز ترک خوردن گوشت، یادی از عبدالرزاق خان بغایری - ۱۳۸۷/۱/۲۱ - ص ۳۶ / سالگرد رحلت حضرت آقای صالح‌علیشاه و مرحوم آقای وفاعلی، تفاوت دلبستگی مادر و پدر به فرزند - ۱۳۸۷/۱/۲۲ - ص ۴۰ / سلوک حضرت آقای سلطانعلیشاه، مأیوس نشدن از پیشرفت معنوی - ۱۳۸۷/۱/۲۳ - ص ۴۴ / بهشت و جهنم و انواع و مصادیق آن - ۱۳۸۷/۱/۲۴ - ص ۴۸ / گفتن ان‌شاءالله و بسم‌الله، اسراف - ۱۳۸۷/۱/۲۵ - ص ۵۰ / اطعام در مجالس یادبود، مهمانی، عوام‌فریبی - ۱۳۸۷/۱/۳۰ - ص ۵۲ / اظهار محبت و اثر آن، وسوسه‌ی شیطان - ۱۳۸۷/۱/۳۱ - ص ۵۵ / نظام طبیعت، ذبح حیوانات و مصرف گوشت آنها، تنازع بقا - ۱۳۸۷/۱/۳۱ - ص ۵۷ / شیخ ابوالحسن خرقانی، تشخیص خیر و شر، مغرور شدن به ربّ کریم - ۱۳۸۷/۲/۱ - ص ۶۱ / مرگ و ترس بیپه‌وده از مرگ - ۱۳۸۷/۲/۴ - ص ۶۴ / مخالفت عرفان با علم؟ نسبیت در علم، فراموش شدن انسان در علم، نیاز علم به اخلاق، نقش عرفان در اخلاق - ۱۳۸۷/۲/۵ - ص ۶۷ / شاکله و نیت - ۱۳۸۷/۲/۶ - ص ۷۱ / بهلول، عقلای مجانبین - ۱۳۸۷/۲/۷ - ص ۷۳ / پیامبران - ۱۳۸۷/۲/۷ - ص ۷۴ / مرگ - ۱۳۸۷/۲/۸ - ص ۷۷ / عید عارفان، عید نوروز و اسلام - ۱۳۸۷/۲/۹ - ص ۸۰ / حقیقت درویشی، مصافحه، آداب تحیت در جهان، شناسایی حقّ و قضاوت دیگران بر اساس آن، مقامات معنوی اشخاص گمنام - ۱۳۸۷/۲/۱۱ - ص ۸۲ / مقدمه‌ای درباره صدور دو اجازه نماز - ۱۳۸۷/۲/۱۲ - ص ۸۶ / تعدّد راه‌ها به سوی خدا، ذکر سالک، تقلید واجب، تقلید مذموم - ۱۳۸۷/۲/۱۳ - ص ۸۷ / فرق غیرت و تعصّب دینی، لازمه مقام بالاتر، خدمت و تواضع بیشتر است - ۱۳۸۷/۲/۱۴ - ص ۹۰ / ایمان شخصی است، اجازه والدین در امور دینی؟ وجوب بیعت - ۱۳۸۷/۲/۱۴ - ص ۹۱ / ازدواج و تشریفات نامعقول آن، ارتباط پنهان مسائل با هم، مدرک‌گرایی -

۱۳۸۷/۲/۱۵ - ص ۹۴ / بطون مختلف اقوال عارفان، معنای حدیث من علمنی حرفاً، شکر مخلوق، شکر خالق است - ۱۳۸۷/۲/۱۹ - ص ۹۸ / ازدواج، معنای لغت قوامون، مسؤولیت مرد و وظایف زن، ازدواج با غیر مسلم، نحوه‌ی درخواست از خداوند - ۱۳۸۷/۲/۲۰ - ص ۱۰۰ / حق‌الله و حق‌الناس، هبوط آدم به زمین، جسارت شیطان و معرفت انسان - ۱۳۸۷/۲/۲۱ - ص ۱۰۲ / محبت متقابل بزرگان به فقرا، رعایت تعادل، طبیعت خوراکی‌ها - ۱۳۸۷/۲/۲۹ - ص ۱۰۵ / طلاق، روانکاو و عیب آن، سازمان یافتن مجالس - ۱۳۸۷/۳/۱ - ص ۱۰۶ / غرور و تکبر در کار خیر، تواضع، نیت عمل - ۱۳۸۷/۳/۳ - ص ۱۰۹ / شیخ بهائی، لزوم حکومت، بهانه‌جویی‌های بی‌جا - ۱۳۸۷/۳/۴ - ص ۱۱۱ / درویشی و حرمت استعمال مواد مخدر، استعمال طبی از آن، کشف و شهود حقیقی - ۱۳۸۷/۳/۸ - ص ۱۱۴ / بیداری سحر و استجاب دعا، از خدا چه بخواهیم؟ - ۱۳۸۷/۳/۱۰ - ص ۱۱۷ / جمع شریعت و طریقت، حرمت اعتیاد - ۱۳۸۷/۳/۱۱ - ص ۱۲۰ / تناقض در دستورات دینی، خواستن از خداوند - ۱۳۸۷/۳/۱۱ - ص ۱۲۳ / نقطه ضعف، توسل به حبل‌المتین، عادت، تداعی معانی - ۱۳۸۷/۳/۱۲ - ص ۱۲۴ / سؤال‌های منحرف کننده، رحمت و غضب الهی، برزخ - ۱۳۸۷/۳/۱۵ - ص ۱۲۹ / قرآن و ترجمه‌ی آن، اغراض مختلف در ترجمه قرآن - ۱۳۸۷/۳/۱۶ - ص ۱۳۲ / پیامبر به‌عنوان الگوی کامل زندگی حضرت فاطمه علیها السلام - ۱۳۸۷/۳/۱۸ - ص ۱۳۴ / الگو بودن حضرت فاطمه علیها السلام، پیشرفت در سلوک و اجرای دستورات - ۱۳۸۷/۳/۱۹ - ص ۱۳۵ / فرزند داشتن، کثرت جمعیت - ۱۳۸۷/۳/۲۴ - ص ۱۳۸ / عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد، تربیت کودک، بیماری روانی - ۱۳۸۷/۳/۲۵ - ص ۱۴۰ / عارفان شاعر، شاعران عارف، منوچهری، جامی، سعدی، عین‌القضات - ۱۳۸۷/۳/۲۶ - ص ۱۴۳ / علم‌الیقین، عین‌الیقین، حق‌الیقین، امانت الهی، فرزند آوردن و نازایی - ۱۳۸۷/۳/۲۹ - ص ۱۴۶

مروری بر مطالب جزوات قبل

جزوه چهارم، گفت و گوهای عرفانی

گفت و گو در مورد زندگی حضرت آقای مجذوب علیشاه (دامت برکاته) در آبان ماه ۱۳۸۵ - ص ۴ /
گفت و گو با چند نفر ایتالیایی در تابستان ۱۳۸۶ - ص ۱۹ / گفت و گو بنا به درخواست رادیو زمانه در آذرماه
۱۳۸۶ - ص ۲۷ / گفت و گو با دو تن از وکلای دادگستری در اردیبهشت ماه ۱۳۸۷ - ص ۳۵ / گفت و گو
در مهرماه ۱۳۸۷ - ص ۵۶ / گفت و گو با یک استاد ایتالیایی مسلمان در آذر ماه ۱۳۸۷ - ص ۷۳.